

در گذریم گروهی را نیز عذاب خواهیم کرد برای آنکه فتنه انگیزانند.^۱ منظور از ستیزه کنندگان عبدالله بن نَبْتَل و همفکران اویند. چون منافقان درباره قرآن گفتگو داشتند می ترسیدند که در همین باره آیه‌یی بر پیامبر نازل شود و خداوند هم می فرماید اسرار درونی شما را فاش خواهم ساخت. گروهی از این منافقان در جنگ تبوک حضور داشتند از جمله ودیعه بن ثابت، جُلاس بن سُوید و مَخْشَى بن حُمَیر اشجعی که هم پیمان بنی سَلَمَه است و ثعلبة بن حاطب. ثعلبة بن حاطب گفته بود شما پنداشته‌اید جنگ بارومی‌ها مثل جنگ با دیگران است؟ به خدا قسم گویی فردا همه مسلمانان را بسته به طناب‌ها خواهم دید! ودیعه هم گفت: این قرآن خوانان ما از همه پر خورتر و به هنگام جنگ از همه ترسوتر و از لحاظ نسب هم پست‌ترین مایند، در این هنگام پیامبر (ص) به عمار بن یاسر فرمود: آنها را دریاب که در آتش افتادند. کسی که گفته بود ما شوخی کردیم و به مزاح سخنی گفتیم ودیعه بن ثابت بود و بعد هم پیش پیامبر (ص) آمد که معذرت خواهی کند. کسی هم که کلمه کفر آمیز گفته بود جُلاس بن سوید بن صامت است، و کسی که در این آیه مورد عفو قرار گرفته مَخْشَى بن حُمَیر است که توبه‌اش پذیرفته شد و رسول خدا نامش را عبدالرحمن گذاشتند. مَخْشَى از رسول خدا خواست تا دعا فرماید که شهید شود و کسی هم جنازه‌اش را نیابد و چنان شد و در جنگ یمامه شهید شد.

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ، وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ، كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ - مردان و زنان منافق از یکدیگر و طرفدار یکدیگرند، به کار بد فرمان می دهند و از کار نیک باز می دارند و دست‌های خویش را از نفقات کنار کشیده‌اند و چون خدا را فراموش کردند خدا هم ایشان را فراموش فرمود منافقان خودشان بد کارانند، خداوند به مردان و زنان منافق و به کافران آتش جهنم را وعده فرموده است که در آن جاودانه خواهند بود و همان عذاب ایشان را کافی است و خدای آنها را لعنت کرده و برای ایشان عذابی پایدار است، شما هم چون کسانی که پیش از شما و دارای نیروی بیشتر و اموال و فرزندان بیشتر از شما بودند و به متاع دنیا بهره‌مند بودند، هستید که شما هم به همان بهره‌وری سرگرمید و در شهوات دنیا چون آنها فروشدید و اعمال آنها در

دنیا و آخرت نابود شد و به حقیقت زیان کارانند.^۱ منظور این است که گروهی از زنان منافق هم همراه و هم عقیده مردان منافق بودند، و منظور از امر به منکر در این آیه امر به آزار رسول خدا و تکذیب آن حضرت است، و غرض از نهی از معروف بازداشتن مردم از پیروی از رسول خداست و غرض از دست نگه داشتن، خودداری از پرداخت صدقه به فقرا و مسلمانان است. بعد هم نمونه‌هایی از امم دیگر نقل می کند که انبیاء را استهزاء کردند و در عین حال خداوند به آنها اموال و اولاد زیادی عنایت کرد و آنها فقط به بهره‌دنیوی قناعت کردند و می فرماید که این منافقان هم همچون آنهایند.

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ، يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ، يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِأَمْلِهِمْ يُنَالُونَ وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا بِكَ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعْذِبْنَهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَالُهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ - مردان و زنان مؤمن یار یکدیگرند، خلق را به کار نیکو فرمان می دهند و از کار زشت باز می دارند و نماز را بر پا می دارند و زکات می دهند و از خدا و رسولش فرمان برداری می کنند خداوند بزودی آنها را مورد مرحمت خود قرار می دهد که خدا عزیز و حکیم است. ای پیامبر جهاد کن با کافران و منافقان و سخت گیر بر ایشان و جای ایشان دوزخ است که بد منزلگاهی است. منافقان به خدا سوگند می خورند که سخن کفر نگفته‌اند، البته سخن کفر گفته و پس از اسلام کافر شده‌اند و همت بر آنچه که موفق نشدند گماشتند و طعن و سرزنش نکردند مگر بدان سبب که خدا ایشان را به فضل خود توانگر ساخت و رسول او، اگر توبه کنند برای ایشان بهتر است و اگر روی بگردانند خدا آنها را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می فرماید و برای آنها در روی زمین دوستی و نصرت کننده‌یی نخواهد بود.^۲

موضوع سوگند خوردن درباره ودیعه بن ثابت است، و همت آنها بر آنچه که موفق نشدند، موضوع تاج گذاشتن بر سر ابن ابی است که پس از مراجعت از تبوک چنان تصمیمی داشتند و گویند همین‌ها به فکر غافلگیر ساختن پیامبر (ص) بر روی گردنه بودند و قسمتی هم از این آیات درباره جُلاس بن سُوید است که خونیهایی طبق موازین جاهلی طلب داشت و به آن سخت محتاج بود؛ پیامبر (ص) آن خونیه‌ها را گرفتند و به جُلاس دادند که در نتیجه غنی شد.

(۱) سوره ۹، آیات ۶۷ تا ۶۹.

(۲) سوره ۹، آیه ۷۱، ۷۳، ۷۴.

(۱) سوره ۹، آیات ۶۲ تا ۶۶.

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقُنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ، فَلَمَّا آتَيْنَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ، فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ. برخی از ایشان با خدا عهد بستند که اگر نعمت و بهره‌ی از فضل او نصیب ما گردد البته پیامبر را تصدیق می‌کنیم (صدقه می‌دهیم) و از نیکان خواهیم شد، و چون خداوند از فضل خود به آنها بخشید بخل ورزیدند و از دین روی برگرداندند و از حق اعراض کردند، در نتیجه خداوند در دل آنها نفاق افکند تا آنگاه که پیش وی بازگردند به مناسبت خلف وعده‌ی که انجام دادند و دروغ‌هایی که می‌گویند.^۱

این آیات درباره‌ی ثعلب بن خاطب نازل شده است که مردی نیازمند بود و چیزی نداشت که صدقه بدهد و می‌گفت: به خدا قسم اگر خداوند از فضل خود چیزی به من دهد صدقه خواهم داد و از نیکان خواهم شد. اتفاقاً خونبهایی به مبلغ دوازده هزار درهم به او رسید اما او نه صدقه داد و نه از نیکان شد.

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. آنهایی که مسخره می‌کنند صدقه‌دهندگان از مؤمنان را که صدقات مستحبی می‌دهند و آنهایی را که از دادن اندک چیزی که مقدرشان بوده در راه خدا مضایقه نمی‌کنند، خداوند آنها را مسخره می‌کند و برای آنهاست عذابی دردناک.^۲

گویند، زید بن اسلم عجلانی صدقه‌ی از مال خود آورد، معتب بن قشیر و عبدالله بن نبیل گفتند اوریاکاری می‌کند. علبه بن زید حارثی هم متوجه شد که پیامبر (ص) سخت گرسنه‌اند، لذا پیش مردی یهودی رفت و گفت: امروز برای تو کار می‌کنم و با طناب آب می‌کشم مشروط بر اینکه یک کیلو خرما می‌تازه و خوب که خشک و فاسد نباشد به من بدهی. یهودی پذیرفت و علبه تا عصر با او کار کرد و خرما را گرفت و به حضور پیامبر (ص) آورد. عبدالله بن نبیل شروع به حرف زدن کرد و گفت: ببینید چکار می‌کند، خداوند چنین نمی‌خواهد، مگر خدا از او بی‌نیاز نیست؟ و این آیه در آن مورد نازل شده است. اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ... - آمرزش خواه مرا ایشان را یا آمرزش مخواه، اگر آمرزش خواهی برای ایشان هفتاد مرتبه خدای هرگز ایشان را نخواهد آمرزید...^۳

این آیه درباره‌ی نماز میت گزاردن بر ابن ابی نازل شده که پیامبر (ص) فرموده بود: اگر با بیش از هفتاد بار استغفار آمرزیده شود، این کار را می‌کنم و من در این مورد مختارم.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ

قَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ - خوشحال شدند کسانی که تخلف کرده بودند به خودداری خود و مخالفت با رسول خدا، «تارفتن رسول خدا» و خوش نداشتند که به اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنند و به مردم هم می‌گفتند در این گرمای سوزان بیرون نروید، بگو آتش دوزخ بسیار گرم‌تر و سوزنده‌تر است اگر می‌فهمید.^۱ گویند، این آیه در مورد جد بن قیس نازل شده است.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ - اگر باز گرداندت خدای تعالی به سوی گروهی از ایشان و اجازه خواهند از تو برای بیرون آمدن به جنگ، بگو که دیگر هرگز با من بیرون نیاید و هرگز با من با هیچ دشمنی به مقاتله نپردازید که شما بار اول به فرو نشستن راضی شدید، فرو نشینید با زنان.^۲

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ - نماز میت بر هیچ یک از ایشان که مرد هرگز مگزار و کنار گورش مایست که ایشان به خدا و رسولش کافر شدند و مردند و ایشان بدکارانند.^۳

گوید: چون ابن ابی مرد، جنازه‌اش را در محل جنازه‌هایی که برای نماز می‌گذاشتند گذاردند، و پیامبر (ص) برخاستند که بر او نماز گزارند. عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا بر او نماز می‌گزارید و حال آنکه فلان روز چه گفته است و فلان روز چه؟ فرمود: ای عمر من در این کار مختارم و اگر بدانم که اگر هفتاد مرتبه یا بیشتر بر او نماز بگزارم آمرزیده می‌شود این کار را می‌کنم. آیه نیز در همین مورد نازل شده است. بهر حال پیامبر (ص) بر او نماز گزارند و ایستادند تا او را دفن کردند و چون مراسم دفن او تمام شد، هنوز پیامبر (ص) گامی برنداشته بودند که آیه فوق نازل شد.

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنُوكَ أُولُوا الطُّولِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ، رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ - و چون سوره‌ی نازل شد که به خدا ایمان آورید و همراه رسول او با کافران جنگ کنید، ثروتمندان منافقان از تو اجازه‌ی معافی از جهاد خواستند و گفتند ما را از معاف شدگان محسوب دار، راضی بودند که با زنان و کودکان باشند و مهر زده شد بر دل‌هایشان و ایشان نمی‌فهمند.^۴

(۱) سوره ۹، آیه ۸۱.

(۲) سوره ۹، آیه ۸۳.

(۳) سوره ۹، آیه ۸۴.

(۴) سوره ۹، آیات ۸۶، ۸۷.

(۱) سوره ۹، آیه ۷۵ تا ۷۷.

(۲) سوره ۹، آیه ۷۹.

(۳) سوره ۹، آیه ۸۰.

این آیه هم درباره جَدین قیس نازل شده است که بسیار ثروتمند بود.
وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ - و آمدن عذرسازان به دروغ از بدویان تا برای نیامدن آنها به جنگ دستوری داده
شود و گروهی دیگر که دروغ گفتند به خدا و رسولش، بزودی به آن عده از ایشان که کافر
شدند عذابی دردناک خواهد رسید.^۱

کسانی که از بادیه برای عذرخواهی آمده بودند هشتادویک نفر از بنی غفار بودند که اجازه
می خواستند در جنگ شرکت نکنند و برای این کار بهانه می آوردند. گوید: منافقینی که از
جنگ تخلف کردند به آنها گفتند، شما هم به جنگ نروید، چه به شما اجازه داده شود و یا نه.
لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ خَرْجٌ إِذْ انْصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ،
مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ - بزه و دشواری نیست بر ضعیفان و بیماران و
کسانی که چیزی برای انفاق نمی یابند، به شرط آنکه برای خدا و رسولش خیر خواهی کنند،
مواخذه‌یی بر نیکان نیست و خداوند بخشنده و آمرزنده است.^۲

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّلُوا لِيْتَخِمَهُمْ قُلْتُ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا
أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ - همچنان بر آنانی که پیش تو می آیند تا وسیله حرکت آنها را فراهم آری و
تو پاسخ دهی که چیزی ندارم که شما را به راه بیندازم و آنها برمی گردند در حالی که از شدت
اندوه چشمهایشان اشک می ریزد که چرا نمی توانند وسایل و مخارج خود را فراهم سازند.^۳
این آیه در مورد گریه کنندگان نازل شده است که هفت نفرند: ابولیلی مازنی، سلمة بن
صخر زرقی، ثعلبة بن عثمه سلمی، عبدالله بن عمر و مزی و سالم بن عمیر.^۴

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ
فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، يَعْذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأَ اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ
سَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، سَيَخْلِفُونَ
بِاللَّهِ لَكُمْ إِذْ انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِيُفْرَضُوا عَنْهُمْ، فَأَعْرَضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَ مَا وَبِهِمْ جَهَنَّمَ جزاء بما
كانوا يكسبون، يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِيُفْرَضُوا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ -
مواخذه‌هایی راست که از تو اجازه می گیرند که در جنگ نیایند و توانگرانند، خشنود شدند
به آنکه باشند با زنان و مهر نهاد خدای تعالی بر دلهای ایشان که هیچ درک نکنند، وقتی شما

پیش آنها برمی گردید عذرخواهی می کنند. بگو عذرخواهی مکنید که ما هرگز تصدیق شما
نکنیم خدا حقیقت حال شما را بر ما روشن فرموده و بزودی خدا و رسولش کردار شما را
آشکار می سازند آنگاه به سوی خدایی که شاهد غیب و شهود است باز می گردید و شما را به
آنچه می کردید خبر می دهد، چون پیش آنها بر گردید برایتان به خدا سوگند می خورند که از
ایشان چشم پوشی کنید، از آنها اعراض کنید که مردمی پلیدند و جای ایشان دوزخ است،
پاداش آنچه می ورزیدند از کفر و عصیان، آن مردم منافق، برای شما سوگند می خورند تا
خشنود شوید از ایشان، اگر هم شما از آنها راضی شوید خداوند هرگز از فاسقان خشنود
نمی شود.^۱

گویند، آیه اول از این آیات درباره جَدین قیس نازل شده است.

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، وَمِنْ
الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا... سَيَذَّخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - بدویان از کافران و
منافقان بر کفر و نفاق شدیدترند و به نادانستن حدود آنچه خداوند بر رسول خود نازل کرده
است سزاوارترند و خدای تعالی به مصالح هر حکمی که کند و به احوال خلق آگاهست، و از
این بدویان کس است که آن چیزی که نفقه می کند غرامت می شمرد... و خداوند آنان را به
رحمت خود وارد می کند که خدای آمرزنده و مهربان است.^۲

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...
و آن یاران اول از مهاجر و انصار که به همه خیرات سبقت کردند و آنان که برای طاعت خدا
پیروی آنها کردند خداوند از ایشان خشنود است و ایشان از خداوند...^۳

منظور کسانی هستند که به هر دو قبله نماز گزارده‌اند و پیش از فتح مکه ایمان آورده‌اند.
وَمِنْ حَوْلِكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ
سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ - بعضی از اعراب اطراف مدینه منافقند و بعضی اهل
شهر مدینه هم در نفاق پایدارند و شما از نفاقشان آگاه نیستید ما آنها را می شناسیم و بر
سریرت آنها آگاهیم و آنان را دوبار عذاب می کنیم (قبل از مرگ و بعد از مرگ) و باز برده
شوند به سوی عذاب بزرگ.^۴

این آیه درباره برخی از رجال عرب مانند عیینه بن حصن و اقوامش نازل شده که به

(۱) سوره ۹، آیات ۹۳ تا ۹۶.

(۲) سوره ۹، آیات ۹۸ و ۹۹.

(۳) سوره ۹، آیه ۱۰۰.

(۴) سوره ۹، آیه ۱۰۱.

(۱) سوره ۹، آیه ۱۰.

(۲) سوره ۹، آیه ۱۱.

(۳) سوره ۹، آیه ۱۲.

(۴) در متن اصلی همچنین به جای هفت نفر نام پنج نفر ذکر شده است.

اصحاب پیامبر چنان وانمود می کردند که همراه و متفق با ایشانند در عین حال به اقوام خودشان هم که مشرک بودند چنان وانمود می کردند که هم عقیده با آنهایند. منظور از دو مرتبه عذاب کردن هم گرسنگی در این جهان و عذاب در گور است.

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. و دیگرانی که اقرار کردند به گناهان خویش آمیختند کاری نیک با کاری زشت شاید که خدای توبه ایشان را بپذیرد که خدای آمرزنده و بخشاینده است.^۱

این آیه درباره ابولبابه بن عبدالمُنذر نازل شده است که به یهودیان بنی قریظه اشاره کرده بود که در صورت تسلیم شدن کشته خواهند شد.

خُذِمْنَ أَمْوَالَهُنَّ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنْ صَلَّوْتَكَ سَكَنَ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. اَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. بگیر از مالهای ایشان صدقه که ایشان را به آن پاک گردانی و درجات ایشان را بيفزایی و دعا کن ایشان را که دعای تو آرام دل ایشان است و خدای تعالی شنونده و داناست، آیا نمی دانند که خدای تعالی توبه بندگان خود را می پذیرد و صدقه ها را قبول می فرماید و خدای تعالی بسیار توبه پذیرنده و بندگان بخشاینده است.^۲

بدیهی است منظور صدقاتی است که فقط در راه خدا و برای کسب رضایت خدا داده می شود.

وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ غَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. و بگو کار کنید که هر آینه خدا و رسولش و مؤمنان کار شما را می بینند و به زودی بازگردانده می شوید به سوی داننده نهان و آشکار و خبر می دهد شما را به آنچه می کردید.^۳

وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. و دیگرانی که کار ایشان موقوف به مشیت الهی است یا به عذابشان بگیرد یا توبه شان را بپذیرد و خدا به هر چه کند دانا و در هر چه کند حکیم است.^۴

این آیه درباره آن سه نفر نازل شده است که کعب بن مالك و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع باشند.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. آن مردم منافقی که مسجدی برای زیان اسلام و تحقیق کفر و تفرقه افکندن میان مؤمنان و آماده کردن کسی که دشمن دیرینه خدا و رسول بود ساختند و سوگند می خورند که ما جز قصد خیر نداریم و خدا گواهی می دهد که آنها محققاً دروغ گویندگانند.^۱

این آیه درباره ابو عامر و دیگرانی وارد شده که می خواستند میان بنی عمرو بن عوف تفرقه افکنند. ابو عامر می گفت: کسانی که از شام می آیند و می خواهند با ما صحبت کنند وارد مسجد بنی عمرو بن عوف نمی شوند. و خود او هم در آن مسجد حاضر نمی شد.

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحْيُونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ، أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرًا مِنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، إِنْ اللَّهُ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. تو هرگز در مسجد آنها قدم مگذار، همان مسجدی که از روز نخست پایه اش بر تقوی نهاده شده سزاوارتر است به ایستادن تو، در آن مسجد مردانی هستند که دوست دارند نفوس خود را پاکیزه و مهذب کنند و خدا مردان پاک مهذب را دوست می دارد، آیا کسی که ساختمان مسجدی را به منظور تقوی و رضای خدا ساخته است مانند کسی است که ساختمانی بسازد بر پایه سستی کنار سیل گیر که روبه ویرانی کشد و از پایه به آتش دوزخ افتد؟ و خدا هرگز ستمکاران را هدایت نمی کند. ساختمانی که آنها کردند همواره در دل ایشان شك و تردید می افکند تا آنکه دلهايشان پاره شود و خدای دانا و آگاهست، خدای تعالی خرید از مؤمنان تن ها و مالهای ایشان را به اینکه در بهای آن ایشان را بهشت داد، جهاد کنند در راه خدا می کشند و کشته می شوند، این وعده بی راست از خدای تعالی است، یاد کرده در تورات و انجیل و قرآن و کیست وفا کننده تر به عهد خویش از آفریدگار، شادی کنید به این معامله بی که کردید و این است سعادت و فیروزی بزرگ.^۲

گوید: منظور از مسجدی که امر به اقامه نماز در آن شده همان مسجد بنی عمرو بن عوف

(۱) سوره ۹، آیه ۱۰۲.

(۲) سوره ۹، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

(۳) سوره ۹، آیه ۱۰۵.

(۴) سوره ۹، آیه ۱۰۶.

(۱) سوره ۹، آیه ۱۰۷.

(۲) سوره ۹، آیات ۱۰۸ تا ۱۱۱.

(قبا) است که پیامبر فرمود: با دست خود آن را ساختم و جبرئیل قبله آن را با اشاره به ما فهماند. و گویند مراد از مطهرین مردانی بودند که با آب پس از قضای حاجت خود را می شستند که عویم بن ساعده هم از آنهاست. و منظور از پاره شدن دل ها مرگ است. و هم گفته اند منظور از بنیان، بنیان مسجد نیست بلکه بنیان خود آدمی و اشاره به دوپای انسان است.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ - روانیست و سزانیست مر پیامبر و مؤمنان را که آمرزش خواهند مشرکان را و اگر چه خویشان باشند ایشان را از بعد آنکه پدید آمدشان که ایشان دوزخیانند.^۱
گوید: چون ابوطالب مرد، پیامبر (ص) برای او طلب آمرزش کرد و می فرمود: برای تو همیشه آمرزش می خواهم مگر نهی شوم! و مسلمانان هم برای خویشاوندان مشرک خود استغفار می کردند تا آنکه این آیه نازل شد.^۲

وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنْ إِبْرَاهِيمُ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ، وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْهُمْ حَتَّىٰ بَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - و نبود آمرزش خواستن ابراهیم مر پدر را مگر از جهت وعده‌یی که کرده بود به ایمان مر پسر را، چون پدید آمد وی را که او دشمن خداست بیزاری خواست از وی و بود ابراهیم خدای ترس و بسیار بردبار، خدا بعد از آنکه قومی را هدایت کرد دیگر گمراه نکند تا برای آنها آنچه را که باید بهره‌یزند روشن سازد که خدا به همه چیز داناست.^۳
گفته اند منظور از کلمه (آواه) بسیار دعاکننده است.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ - خدای تعالی توبه رسول و مهاجران و انصاری را که در ساعت سختی از او پیروی کردند پذیرفت با آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از ایشان بلغزد، باز لطف فرمود و از لغزشهایشان درگذشت که او درباره ایشان مهربان و بخشاینده است.^۴
در این مورد ابو خنیمة می گوید که چگونه نفس من مرا به تخلف از پیامبر وا می داشت، به واسطه گرمای شدید و دور و دراز بودن سفر و در عین حال موفق به شرکت در جنگ و بیرون

رفتن با رسول خدا (ص) شدم.
وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ - و بر آن سه نفر که تخلف ورزیدند تا جهان فراخ بر ایشان تنگ شد و از خود دلتنگ شدند و دانستند که از غضب خدا پناه و ملجای نیست، پس خدا بر آنها لطف کرد تا توبه کنند که خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است.^۱

آن سه نفر کعب بن مالک، هلال بن أمیه و مرارة بن ربیع بودند که عذر دروغ نیاوردند.
مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَن رَّسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُونَ مَوْطِنًا يَعْغِطُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنَ عَدُوِّئِهِمْ إِلَّا كَيْتَابٌ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ، وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ - نرسد اهل مدینه را و آنها که گردبرگرد ایشانند از اعراب که باز ایستند از رفتن به حرب کافران با رسول خدا و آنکه دریغ دارند جانهای خود را از او (برخلاف میل او عقیده‌یی اظهار کنند) و این برای آنست که هر تشنگی و گرسنگی و خستگی که در راه خدا بکشند و هیچ قدمی که کفار را خشمگین کند بر ندارند و هیچ دستبردی به دشمنان نرسانند جز آنکه در مقابل هر يك از این موارد عمل صالحی برای آنها نوشته می شود و خدای تعالی مزد نیکو کاران را ضایع نمی کند، و هیچ مالی کم یا زیاد انفاق نکنند و هیچ وادی را نیمایند جز آنکه در نامه عمل آنها نوشته می شود تا خداوند بهتر از آنچه به آن عمل کرده اند پاداش دهدشان.^۲

منظور از اعراب اطراف مدینه افراد قبائل غفار، أسلم، جهینه، مزینه و أشجع است؛ و هم مقصود از تخلف، تخلف از جنگ تبوک است.^۳
وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفْرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ - و نباید که مؤمنان همه بیک بار به جنگ روند، بلکه چرا از هر قبیله‌یی جماعتی نمی روند و گروهی نزد رسول برای آموختن باقی نمی مانند تا آن را پس از مراجعت به قوم خود بیاموزند که شاید قومشان از خدای بترسند.^۴

(۱) سوره ۹، آیه ۱۱۸.

(۲) سوره ۹، آیات ۱۲۰ و ۱۲۱.

(۳) در متن برخی از آیات بطور کامل ذکر نشده است. - م.

(۴) برای اطلاع از وجوه مختلف تفسیری این آیه لطفاً به کتابهای تفسیر مراجعه شود، چنانکه در تفسیر نسفی هم که در اینجا غالباً مورد استفاده قرار گرفته، دو وجه در این مورد ذکر شده است. - م.

(۱) سوره ۹، آیه ۱۱۳.
(۲) موضوع ایمان و شرك جناب ابوطالب از دیر باز مورد اختلاف علمای اهل سنت و شیعه است، به احتمال قریب به یقین معاویه و دارودسته‌اش در بیان شرك ابوطالب رضی الله عنه، اصرار و پافشاری داشته‌اند؛ لطفاً برای اطلاع از منابع و مآخذ و اقوال مختلف مراجعه شود به کتاب سوئند ابوطالب مؤمن قریش تألیف عبدالله الخنیزی.
(۳) سوره ۹، آیات ۱۱۴ و ۱۱۵.
(۴) سوره ۹، آیه ۱۱۷.

منظور این است که نباید همه مؤمنان همراه پیامبر (ص) به جنگ روند و مدینه و زنان و کودکان را تنها گذارند بلکه باید از هر قبیله جماعتی بروند تا رفتار پیامبر را با مشرکان ببینند و مطالب را از آن حضرت بشنوند و برای قوم خود بیان کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ، وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيْدِيكُمْ زَادَتْهُ هِدَاهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ، وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَآمَنُوا وَهُمْ كَافِرُونَ، أَوْلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ، وَأَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرِينَكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ، لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ، فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ - ای مؤمنان با آنها از کافران که نزدیک شمایند جنگ کنید و بیابند از شما شدتی و بدانید که خداوند متعال همیشه با پرهیزگاران است، هر گاه سوره‌یی نازل می‌شود برخی از منافقان به دیگران می‌گویند، این سوره بر ایمان کدامیک از شما افزود؟ اما آنها که مؤمنانند افزودشان یقین و آنها شادی می‌کنند اما آنها که در دلشان مرض است بر پلیدی ایشان پلیدی افزود و مردند در حالی که کافر بودند، آیا نمی‌بینند که در هر سال يك یا دو مرتبه امتحان می‌شوند باز هم نه توبه می‌کنند و نه متذکر می‌شوند، و چون فرستاده می‌شود سوره‌یی از قرآن برخی از آنها به برخی دیگر می‌نگرند و با اشاره می‌گویند آیا شما را کسی از مؤمنان دیده است؟ آنگاه برمی‌گردند خدا دل‌هایشان را برگردانید به ضلالت که مردمی بسیار نادانند، همانا رسولی از جنس شما برای شما آمد، که مشقت و تعب شما بر او سخت است و بر آسایش شما حریص است و بر مؤمنان رثوف و مهر بان است، ای رسول هر گاه مردم از تو روگردانیدند بگو خدا مرا کفایت است که جز او خدایی نیست من بر او توکل کرده‌ام و او آفریدگار عرش عظیم است.^۱

آیه (و چون سوره‌یی نازل شود برخی به برخی دیگر نگاه می‌کنند...) درباره عبدالله بن نَبْتَل نازل شده است که با دوستان منافق خود در محضر پیامبر می‌نشست.

حجّ ابوبکر در سال نهم

واقدی گوید: معمر، محمد بن عبدالله، ابن ابی حَبِیْبَه، ابن ابی سَبْرَه، أسامة بن زید، حارثه بن ابی عمران، عبدالحمید بن جعفر و کسان دیگری غیر از ایشان هر يك قسمتی از این موضوع

را برایم نقل کردند.

گفتند، پیش از آنکه سوره «براءة» نازل شود پیامبر (ص) با گروهی از مشرکان پیمانی بسته بود. آنگاه ابوبکر را به سمت امیرالحاج منصوب کرد و ابوبکر رضی الله عنه، همراه سیصد نفر از مدینه بیرون رفت. پیامبر (ص) بیست شتر بزرگ را که شخصاً به گردن آنها قلاده بسته بود و با دست خود به سمت راست آنها علامت گذاری فرموده بود برای قربانی همراه او کرد^۱ و ناجیه بن جُنْدُب اسلمی را برای مواظبت از شتران اعزام فرمود.

ابوبکر هم پنج شتر تنومند برای قربانی همراه خود برداشت. عبدالرحمن بن عوف هم در آن سال به حج رفت و شترانی برای قربانی برد و گروهی از توانگران هم حج گزاردند. ابوبکر از ذی الحلیفه محرم شد و در حالی که تلبیه می‌گفت حرکت کرد و چون به منطقه عَرَج رسید سحرگاه بانگ‌ناقه قصوای رسول خدا را شنید و با تعجب گفت: این صدای ناقه قصوای رسول خداست و چون نگاه کرد علی بن ابی طالب علیه السلام را سوار بر آن دید. گفت: آیا رسول خدا (ص) ترا به فرماندهی حج منصوب فرموده است؟ علی (ع) فرمودند: نه، ولی مرا فرستاده است تا سوره «براءة» را برای مردم بخوانم و لغو پیمانها را اعلان کنم. پیامبر (ص) به ابوبکر دستور فرموده بود که در آن حج برخلاف مشرکان رفتار کند و روز عرفه را در عرفات وقوف کند و در مشعر توقف نکند و از عرفات تا پیش از غروب آفتاب حرکت نکند و از مشعر هم پیش از طلوع آفتاب حرکت کند.

ابوبکر حرکت کرد تا به مکه رسید و نیت حج افراد داشت. بعد از ظهر روز هفتم برای مردم خطبه‌یی ایراد کرد، و روز ترویه (هشتم ذی حجه) هنگام ظهر هفت مرتبه طواف کرد و از در بنی شیبیه سوار شد و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح روز بعد را در منی گزارد، و تا آفتاب بر کوه ثبیر طلوع نکرده بود حرکت نکرد و بعد براه افتاد و در نمره^۲ فرود آمد و در خیمه‌یی مویین اقامت کرد. هنگام ظهر سوار بر مرکوب خود شد و در بطن عَرَنَه خطبه ایراد کرد و شتر خود را خواباند و نماز ظهر و عصر را با يك اذان و دو اقامه گزارد. آنگاه سوار بر مرکوب خود شد و در محل هَضاب که مسجد عرفات است وقوف کرد. پس از غروب آفتاب حرکت کرد و با ملایمت راه را پیمود و چون به مشعر رسید نزدیک آتشی که در محل مسجد مشعر برافروخته بودند فرود آمد. پس از طلوع سپیده دم نماز صبح را گزارد و همچنان آنجا وقوف کرد تا هوا کاملاً روشن شد و به هنگام وقوف به مردم می‌گفت: صبر کنید تا هوا کاملاً

(۱) برای اینکه شتران قربانی مشخص باشند به گردن آنها قلاده‌یی می‌بستند که این قلاده معمولاً جوراب یا نعلینی بود که در آن نمازگزارده باشند و هم با خون، علامتی بر شتر می‌گذاشتند. - م.

(۲) نمره، نام محلی در عرفات است (معجم البلدان، ج ۸، ص ۳۱۷).

روشن شود و پیش از آنکه آفتاب طلوع کند حرکت کرد تا به وادی مُحَسَّر رسید. در آنجا مرکوب خود را رها کرد و پیاده شد و پس از عبور از مُحَسَّر سوار شد و سواره هفت سنگ ریزه به جَمْرَه زد و به کشتارگاه آمد و قربانی کرد و آنگاه سر تراشید.

روز عید قربان کنار جَمْرَه، علی بن ابیطالب رضوان الله علیه سوره «براءة» را برای مردم خواند و پیمانها را لغو شده اعلان فرمود و گفت: پیامبر (ص) مقرر فرموده است که پس از امسال هیچ مشرکی حق گزاردن حج ندارد و نباید هیچ کس برهنه طواف کند.

ابوهریره می گفته است: من در این مراسم حضور داشتم و آن روز حج اکبر بود و روز عید قربان بعد از ظهر ابو بکر در حالی که سوار بر مرکوب خود بود برای مردم خطبه خواند. گوید: ابو بکر در این حج خود سه مرتبه برای مردم خطبه ایراد کرد نه بیشتر؛ يك روز پیش از ترویبه (روز هفتم) بعد از ظهر در مکه، در عرفات پیش از ظهر، و در منی روز عید بعد از ظهر. ابو بکر برای رمی جمرات در رفت و برگشت پیاده حرکت می کرد. روز سیزدهم ذی حجه هم پیاده رمی کرد و چون از گردنه گذشت سوار شد. و گفته شده که سواره رمی کرد. چون به محل أَبَطَح رسید نماز ظهر را گزارد و چون وارد مکه شد نماز مغرب و عشا را آنجا خواند و همان شب به سوی مدینه حرکت کرد.

سریه علی بن ابی طالب (ع) به یمن

گویند، پیامبر (ص) در رمضان سال دهم علی بن ابی طالب (ع) را به یمن گسیل داشت و امر فرمود در قبا اردو بزنند. علی (ع) آنجا اردو زد تا همه یارانش جمع شدند. پیامبر (ص) برای او پرچمی درست کرد و به او داد. عمامه یی را گرفت و آن را دو لایه و چهار گوش کرد و بر نیزه یی نصب فرمود و به علی (ع) داد و گفت: لواء اینچنین است! و برای علی (ع) عمامه یی هم پیچید که سه دور بود و يك ذراع از طرف جلو و يك و جب از پشت سر آویخته بود و فرمود: عمامه اینچنین است!

أسامة بن زید، از پدرش، از عطاء بن یسار، از ابورافع برایم نقل کرد که پیامبر (ص) وقتی علی (ع) را روانه فرمود به او گفت: برو و به این سو و آن سو توجه نکن (معطل مشو)! علی (ع) گفت: ای رسول خدا، چگونه رفتار کنم؟ فرمود: چون به سرزمین ایشان فرود آمدی تو شروع به جنگ مکن تا آنها شروع به جنگ کنند، و اگر شروع به جنگ هم کردند و یکی دو نفر از شما هم کشته شدند باز هم تو جنگ مکن! با آنها مدارا کن و گذشت و چشم پوشی خود

(۱) مُحَسَّر، هم اکنون هم به همین نام معروف و منطقه یی از مشعر الحرام است.

را به آنها نشان بده، بعد به آنها بگو: آیا موافقید و میل دارید که لا اله الا الله بگویند؟ اگر گفتند آری، بگو: آیا موافقید که نماز بگزارید؟ و اگر گفتند آری، بگو: آیا موافقید که از اموال خود صدقه یی بپردازید که میان فقرای شما تقسیم شود؟ و اگر پذیرفتند انتظار دیگری از ایشان نداشته باش. به خدا سوگند اگر خداوند يك مرد را به دست تو هدایت کند برایت بهتر است از آنچه که خورشید بر آن طلوع و غروب می کند.

گوید: علی (ع) با سیصد اسب سوار حرکت کرد و این سواران نخستین سوارانی بودند که به سرزمین یمن وارد شده بودند. چون به نزدیکترین ناحیه - که سرزمین مَدَجِج بود - رسیدند، یاران علی (ع) پراکنده شدند و مقداری غنایم و اسیر بدست آوردند که شتر و میش و غیره بود. علی (ع) بَرِیدَة بن حُصیب را به سرپرستی غنایم منصوب کرد و پیش از آنکه به سپاهی از ایشان بر خورد کند همه غنایم را در اختیار بریده گذاشت. سپس به گروهی از ایشان برخورد کرد و آنها را به اسلام دعوت کرد و تحریض و ترغیب فرمود که نپذیرفتند و شروع به تیر باران کردن اصحاب علی (ع) کردند. علی (ع) پرچم را به مسعود بن سنان سلمی داد و او پیش رفت. مردی از قبیله مَدَجِج شروع به هم آورد خواستن کرد. اسود بن خزاعی سلمی به نبرد او رفت و هر دو اسب سوار بودند. ساعتی در میدان جولان کردند تا آنکه اسود او را کشت و جامه و سلاح او را برگرفت. آنگاه علی (ع) با اصحاب خود به آنها حمله کرد که بیست نفر از ایشان کشته و بقیه متفرق شده، گریختند و پرچم خود را همچنان نصب شده باقی گذاشتند. علی (ع) از تعقیب آنها دست برداشت و ایشان را به اسلام دعوت کرد که به سرعت پذیرفتند و پاسخ مثبت دادند و چند نفر از رؤسای آنها با علی (ع) به اسلام بیعت کردند و گفتند، ما عهده دار بقیه اقوام خود خواهیم بود، این هم صدقات ما، حق خدا را جدا کن و بگیر! عمر بن محمد بن عمر بن علی، از قول پدرش نقل کرد که: علی (ع) همه غنایم را جمع کرد و به پنج قسمت تقسیم نمود و قرعه کشی کرد و سهم خمس را که با قرعه یی بنام «الله» بیرون آمده بود مشخص ساخت و به هیچیک از مردم هم غنیمتی نداد؛ حال آنکه پیش از آن فرماندهان به افرادی که حضور داشتند چیزی از خمس می دادند و بعد به رسول خدا گزارش می دادند. علی (ع) چنین نکرد و از او مطالبه کردند؛ ایشان نپذیرفت و فرمود: من تمام خمس را پیش رسول خدا می برم هر طور که خواست عمل فرماید؛ وانگهی رسول خدا هم اکنون عازم شرکت در مراسم حج است و ما با او برخورد می کنیم و به هر چه خداوند مقدر فرموده باشد حکم خواهد فرمود. علی (ع) برای مراجعت حرکت کرد و خمس را با هر چه که قابل حمل بود با خود برد. چون به فتق^۱ رسید خود با عجله پیش افتاد و جلو رفت و ابورافع را به

(۱) فتق، نام دهکده یی در طایف است (معجم البلدان، ج ۶، ص ۲۳۸).

فرماندهی اصحاب خود و مواظبت از خمس منصوب کرد. ضمن اموال خمس، مقداری لباسها و پارچه‌های بهم پیچیده یمنی و شتران و دامهایی بود که به غنیمت گرفته بودند و هم مقداری از شتران زکات که مربوط به زکات اموال یمنی‌ها بود.

ابو سعید خُدَری که در این جنگ همراه علی (ع) بوده می‌گفته است که: آن حضرت ما را از سوار شدن به شتران صدقه و زکات منع فرموده بود. اصحاب علی (ع) از ابورافع درخواست کردند که لباسی به آنها بدهد و ابورافع به هر يك از ایشان دو جامه داد که پوشیدند، و همینکه به منطقه سِدْرَه که داخل مکه است رسیدند علی (ع) برای دیدار آنها آمد که آنها را منزل دهد و به حضور پیامبر (ص) برود و متوجه شد که دوستان ما هر يك دو لباس نو پوشیده‌اند. جامه‌ها را شناخت و به ابورافع فرمود: چرا چنین است؟ گفت: اینها صحبت کردند و من از شکایت ایشان ناراحت شدم و پنداشتم که این کار بر شما گران نخواهد بود و امرای دیگر هم که پیش از شما بودند چنین کاری کرده بودند. علی (ع) فرمود: تو قبلا دیدی که من این تقاضای ایشان را نپذیرفتم و حال آنکه تو تقاضای ایشان را بر آورده‌ای! گوید: علی (ع) ایستادگی کرد به طوری که جامه‌های برخی را در آورد. همینکه آنها به حضور پیامبر آمدند شکایت کردند. پیامبر (ص) علی (ع) را خواست و فرمود: چرا دوستانت از تو شکایت دارند؟ فرمود: من کاری نکرده‌ام که موجب شکایت آنها گردد، آنچه از غنیمت که سهم آنها بود میانشان تقسیم کردم و خمس را نگهداشتم که بحضور شما بیاورند تا هر طور مصلحت بدانید عمل کنید؛ البته فرماندهان قبلی کارهایی می‌کرده‌اند و از جمله به هر کس می‌خواستند از خمس چیزی می‌داده‌اند ولی من چنان مصلحت دانستم که آن را پیش شما بیاورم، تا هر طور می‌خواهید رفتار کنید. پیامبر (ص) سکوت فرمود.

سالم، آزاد کرده ثابت از قول سالم آزاد کرده ابو جعفر برایم نقل کرد که: چون علی (ع) بر دشمن خود پیروز شد و آنها مسلمان شدند، غنایم را جمع کرد و بریده بن حُصیب را بر آن گماشت و میان آنها ماند. سپس نامه‌یی به حضور پیامبر (ص) فرستاد و عبدالله بن عمرو بن عوف مزنی نامه را برد. در نامه به پیامبر (ص) خبر داده بود که به جمعی از قبیله زَبید و غیر ایشان بر خورده و آنها را به اسلام دعوت کرده و اعلام داشته است که اگر ایشان مسلمان شوند دست از آنها بر خواهد داشت، ولی آنها نپذیرفته‌اند و ناچار جنگ کرده است. علی (ع) همچنین نوشته بود که خداوند مرا بر آنها پیروزی داد و پس از اینکه گروهی از ایشان کشته شدند به پیشنهادی که به آنها شده بود پاسخ مثبت دادند و مسلمان شدند و زکات را قبول کردند و گروهی از ایشان برای آموزش امور دینی آمده‌اند و من مشغول آموزش قرآن به آنهایم. پیامبر (ص) به علی (ع) امر فرمودند که برای انجام مراسم حج، به هنگام، خود را به

پیامبر برساند و عبدالله بن عمرو بن عوف با این پیام به سوی علی (ع) برگشت. سعید بن عبدالعزیز تنوخی از قول یونس بن میسرَة بن حلیس نقل کرد که: چون علی بن ابیطالب (ع) به یمن آمد خطبه ایراد فرمود. چون خبر آن به کعب الاحبار رسید در حالی که حله‌یی پوشیده بود بر مرکب خود سوار شد و به اتفاق دانشمندی از دانشمندان یهود برای شنیدن خطبه او آمدند و هنگامی رسیدند که علی (ع) می‌گفت: بعضی از مردم شب می‌بینند ولی روز نمی‌بینند. کعب گفت: راست می‌گوید! علی (ع) فرمود: برخی از مردم نه شب می‌بینند و نه روز. کعب گفت: راست می‌گوید! علی (ع) فرمود: هر کس با دست کوتاه چیزی بدهد با دست دراز چیزی به او داده می‌شود. کعب گفت: راست می‌گوید! دانشمندی که همراه او بود گفت: چگونه هر چه می‌گوید تصدیق می‌کنی؟ کعب گفت: اینکه می‌گوید «برخی از مردم در شب می‌بینند و در روز نمی‌بینند» منظورش افرادی است که به کتابهای اول ایمان دارند و کتاب آخر را قبول ندارند؛ و اینکه می‌گوید «برخی نه شب می‌بینند و نه روز» منظورش کسانی هستند که نه به کتاب اول و نه به کتاب آخر معتقدند؛ و اینکه می‌گوید «هر کس با دست کوتاه چیزی بدهد با دست دراز چیزی به او داده می‌شود» منظورش صدقاتی است که خداوند متعال آن را بپذیرد و این مثلی است که خیلی آشکار است و من خود آن را آزموده‌ام. گویند، در این هنگام فقیری پیش کعب آمد و کعب حله خود را به او داد، دانشمندی هم که همراه او بود با حالت خشم از او جدا شد. زنی مقابل کعب سبز شد و گفت: چه کسی حاضر است مرکوب خود را با من عوض کند؟ کعب گفت: من حاضرم به شرط آنکه علاوه بر مرکوب خودت يك حله هم بدهی! زن پذیرفت. کعب مرکوب را گرفت و حله را پوشید و تند به راه افتاد و به آن دانشمند رسید و می‌گفت: هر کس با دست کوتاه چیزی بدهد با دست دراز چیزی به او داده می‌شود!

اسحاق بن عبدالله بن نسطاس از عمرو بن عبدالله عبسی نقل کرد که، کعب الاحبار می‌گفته است: هنگامی که علی (ع) به یمن آمد من به دیدارش رفتم و گفتم: برای من نشانی‌های محمد (ص) را بگو! و او شروع به گفتن کرد و من لبخند می‌زدم. علی (ع) پرسید: چرا لبخند می‌زنی؟ گفتم: از این جهت که این نشانیها مطابق است با نشانیهایی که پیش ماست. علی (ع) گفت: چیزهایی را که حلال و حرام کرده است چطور؟ گفتم: آنها هم مطابق با اطلاعات ماست. کعب می‌گوید: من رسول خدا را تصدیق کردم و به او ایمان آوردم و دانشمندان یهودی منطقه خود را دعوت کردم و کتابی را بیرون آوردم و گفتم: این کتاب را پدرم مهر و موم کرده و به من داده و گفته است آن را باز مکن تا وقتی که بشنوی پیامبری در مدینه ظهور کرده است.

کعب می گوید: من مسلمان شدم و در یمن ماندم و پس از رحلت رسول خدا (ص) و مرگ ابوبکر به مدینه آمدم و ای کاش زودتر به مدینه هجرت می کردم!

آنچه درباره کیفیت گرفتن زکات آمده است

ابن ابی حبه، از قول ابو عبدالله محمد بن شجاع تلجی، از واقدی نقل می کند که گفته است: سالم آزاد کرده ثابت از یحیی بن شبیل نقل می کرد که گفته است: پیش ابو جعفر^۱ نامه‌یی دیدم که در آن چنین نوشته شده بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم، این دستور العملی است که رسول خدا (ص) دستور فرموده است بر طبق آن از دامهای چرنده (گاو، شتر، گوسپند) مسلمانان زکات گرفته شود. از چهل گوسپند تا یکصد و بیست گوسپند، یک گوسپند و اگر از صد و بیست افزوده شد زکات آن دو گوسپند، و از دویست و یک تا سیصد، سه گوسپند و پس از آن برای هر صد گوسپند یک گوسپند به میزان زکات افزوده می شود. در مورد زکات شتر تا بیست و چهار شتر برای هر پنج شتر یک میش و چون به بیست و پنج برسد^۲ یک ماده شتر دو ساله است و اگر ماده شتری نباشد شتر نر دو ساله، و چون سی و شش شتر باشد یک ماده شتر سه ساله تا به چهل و شش شتر که زکات آن ماده شتری چهار ساله است. چون تعداد شتران به شصت و یک برسد زکات آن ماده شتری پنج ساله است و چون تعداد شتر به هفتاد و شش برسد زکات آن دو شتر ماده سه ساله است، و چون به نود و یک برسد باید دو شتر ماده چهار ساله که استعداد جفت گیری دارد پرداخت شود. برای زکات، شتر پیر و نر و معیوب گرفته نمی شود مگر آنکه زکات گیرنده بخواهد، و نباید مجموعه شتران کسی را جدا جدا، یا گله پراکنده را بصورت یکجا محاسبه کرد و در صورت اختلاط، پرداخت زکات، میان آنان بطور مساوی تقسیم می شود.

چون تعداد شتران از یکصد و بیست بیشتر شود برای هر پنجاه شتر یک ماده شتر چهار ساله بدهد و یا برای هر چهل شتر یک ماده شتر سه ساله. گاو تا کمتر از سی باشد زکات ندارد و چون به سی رسید زکات آن را گوساله‌یی ماده یا نر دو ساله بدهد و چون به چهل گاو برسد زکات آن ماده گوساله سه ساله است. در مورد زراعتی که از باران و آبهای جاری آبیاری می شود زکات یکدهم است و در صورتیکه از آب چاه با دلو استفاده شود زکات یک بیستم

است، جزیه‌یی که از یهودیان و مسیحیان گرفته می شود برای هر شخص بالغ يك دينار یا معادل آن بُرد یمنی گرفته می شود.»

ابراهیم بن ابوبکر بن مکیدر، از حسین بن ابی بشیر مازنی، از پدرش، از ابوسعید خدری نقل کرد که گفته است: همراه علی (ع) در یمن بودیم، دیدم که آن حضرت از حبوبات (گندم و جو) حبوبات قبول می کند و برای زکات شتر، شتر نر هم می پذیرد، و از گوسفند، میش قبول می کند، و از گاو، ماده گاو، و از کشمش، کشمش قبول می کند، و برای مردم مشقتی ایجاد نمی فرمود و معمولاً در محل کار آنها حاضر می شد و میزان زکات دامهای آنها را تعیین می کرد و به کسی دستور می داد که آن را دریافت کند. معمولاً کره‌ها را از مادرانشان جدا نمی ساخت و معمولاً با آنها راه می آمد و هر میش و ماده گوسپندی را که می آوردند دستور می داد قبول کنند و کسی را مأمور می کرد که آنها را جمع آوری کند و به چرا ببرد و بعد هم میان فقرای آنها تقسیم شود.^۱

حارث بن محمد فهري، از اسحاق بن عبدالله بن ابی فرّوه از رجاء بن حیوه نقل می کرد که: رسول خدا (ص) خالد بن سعید بن عاص را همراه فرستادگان قبیله جَمیر اعزام داشت و علی (ع) را هم فرستاد و فرمود: اگر گرفتاری و جنگی پیش آمد، علی (ع) فرمانده مردم خواهد بود و اگر از یکدیگر جدا بودید معلوم است که هر کدام فرمانده افراد خود خواهید بود.

رجاء می گوید: در آن سفر علی (ع) فرمانی در مورد خون بها صادر کرد که شترداران باید یکصد شتر و گوسپندداران دو هزار میش یا دویست ماده گاو شش ساله بپردازند. در مورد دویست گاو باید صدتای آن به سنی باشد که گوش و شاخ آن برابر و به يك اندازه باشد و نیم دیگر کلان سال. و افرادی که حله و جامه دارند باید دو هزار بُرد یمنی ديه بدهند.^۲

و هم گویند، قومی در یمن چاهی کردند و فردا صبح متوجه شدند شیری در چاه سقوط کرده است. مردم بر لبه چاه ایستاده و تماشا می کردند. در این موقع کسی لغزید و در چاه افتاد ولی پیش از سقوط به یکی دیگر چسبید و او به یکی دیگر و او به یکی دیگر بطوری که چهار نفر در چاه افتادند و شیر آنها را درید و کشت. سرانجام مردی موفق شد با نیزه شیر را از پا در آورد. مردم گفتند، ديه آن سه نفر بر عهده اولی است که در واقع موجب قتل ایشان شده است و می خواستند همین حکم را بپذیرند. علی (ع) بر آنها گذشت و فرمود: من در این مورد

(۱) ظاهراً مقصود حضرت امام محمد باقر علیه السلام است. - م.

(۲) به احتمال زیاد در این جا چیزی از روایت از قلم افتاده است و انگهی این نصاب برای بیست و شش است نه بیست و پنج. مراجعه شود به مختصر النافع، ص ۷۸. - م.

(۲۰۱) خوانندگان محترم توجه خواهند فرمود که نمی توان این گونه روایات را بدون بررسی کامل ملاک صدور حکم قرار داد و تصور کرد که کاملاً مورد قبول است. - م.

حکمی می‌کنم هر کس راضی بود که می‌پذیرد و هر کس نپذیرفت حقی ندارد تا آنکه پیامبر (ص) حکم فرماید. آنگاه فرمود: حالا همه کسانی را که کنار چاه بوده‌اند جمع کنید و همگی جمع شدند. فرمود: باید بترتیب يك چهارم و يك سوم و يك دوم و يك ديه كامل پرداخت شود. برای اولی يك چهارم ديه است چون سه نفر دیگر از پی او کشته شده‌اند؛ برای دومی يك سوم ديه است برای اینکه دو نفر دیگر را کشته است؛ برای سومی يك دوم ديه است برای اینکه یکی دیگر بعد از او کشته شده است؛ و برای نفر چهارمی باید ديه كامل پرداخت شود. اگر به این حکم راضی شدید که همان خواهد بود و اگر راضی نباشید فعلا حقی ندارید تا رسول خدا (ص) در این مورد حکم فرماید. یمنی‌ها که ده نفر بودند در حجة الوداع پیش پیامبر (ص) آمدند و مقابل آن حضرت نشستند و داستان خود را گفتند. پیامبر (ص) فرمودند: اگر خدا بخواهد در این مورد برای شما حکم می‌کنم! یکی از ایشان برخاست و گفت: ای رسول خدا، علی در این مورد قضاوتی کرده است. پیامبر (ص) فرمود: چه حکمی کرده است؟ و چون خبر دادند فرمود: حکم همان است که او داده است. آنها برخاستند و گفتند، این حکم در واقع حکم رسول خداست.

پیامبر (ص) با آنها گفتگو کرد و سؤال فرمود که آیا در سرزمین ایشان شیر پیدا می‌شود؟ گفتند، آری زیاد است، و بر چهارپایان ما حمله می‌کند. پیامبر (ص) فرمود: می‌خواهید موضوعی از شیر برایتان بگویم؟ گفتند، آری. فرمود: این حیوان به یکی از پسران حوا حمله کرد و او را خورد؛ حوا رو به شیر کرد و گفت: ای وای بر تو، پسرم را خوردی؟ گفت: چه چیزی مانع روزی من است، خداوند او را برای من فرستاده بود. آدم رو به شیر کرد و گفت: وای بر تو، هم پسرش را می‌خوردی و هم با او بگو مگو می‌کنی؟ دور شو! او سر خود را پایین انداخت و رفت، و به همین جهت است که همواره سرافکننده می‌رود. آنگاه پیامبر (ص) فرمود: اگر می‌خواهید برای او وظیفه‌ی تعیین کنم که از آن تجاوز نکند، و اگر می‌خواهید به همان حال رهاش کنم که اطراف شما بیاید و شما هم مواظب خود باشید. آنها با یکدیگر خلوت کردند و برخی گفتند، وظیفه‌ی تعیین فرماید و برخی گفتند، می‌ترسیم قوم ما موضوعی را که رسول خدا تعیین فرماید نپذیرند و ممکن است ما قولی به رسول خدا بدهیم که نتوانیم به آن وفا کنیم. این بود که گفتند بگذارید با ما باشد و ما هم از آن بر حذر خواهیم بود. فرمود: باشد. یمنی‌ها پیش اقوام خود برگشتند و چون این خبر را گفتند آنها گفتند، به خدا قسم کار خوبی نکرده‌اید اگر وظیفه‌ی را که رسول خدا تعیین فرموده بود می‌پذیرفتید همیشه از شیر در امان بودید. پس مردی را آماده ساختند که در این مورد او را به حضور رسول خدا بفرستند ولی پیش از آنکه آن مرد به حضور پیامبر (ص) برسد آن حضرت رحلت فرموده

بود.

ابو بکر بن عبدالله، و حاتم بن اسماعیل آزاد کرده‌اند خاندان حارث بن کعب، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش از جابر بن عبدالله نقل کرد که: چون علی (ع) از یمن برگشت متوجه شد که فاطمه (ع) از احرام بیرون آمده، لباس رنگین پوشیده و سر مه کشیده بود. علی (ع) از این کار همسرش تعجب کرد و اعتراض فرمود. فاطمه گفت پدرم به این کار دستور فرمود! علی (ع) وقتی در عراق بود می‌گفت: من پیش پیامبر (ص) رفتم و در عین حال که اعتراض خود را نسبت به فاطمه تکرار می‌کردم خواستم در این مورد فتوای پیامبر (ص) را بدانم. گفتم پس از اینکه به فاطمه اعتراض کردم گفت «پدرم به این کار دستور فرمود». رسول خدا (ص) گفت: راست می‌گویند، تو هنگامی که احرام به حج بستنی چه گفتی؟ گویند، گفتیم: خدایا من محرم می‌شوم به همان طریق که رسول تو محرم شده است. پیامبر (ص) فرمود: همراه من قربانی هست بنابراین تو هم از احرام بیرون میا! مجموعه قربانیهایی که علی (ع) و پیامبر (ص) از مدینه همراه آورده بودند صد شتر بود. مردم از احرام بیرون آمدند و کسانی که قربانی همراه نیاورده بودند ناخن و موی کوتاه کردند. و رسول خدا (ص) قربانیهای خود را کشت و علی (ع) را هم در آن شریک فرمود.

حجة الوداع

معمربن راشد، ابن ابی سبیره، أسامة بن زید، موسی بن محمد، ابن ابی ذئب، ابو حمزه عبدالواحد بن میمون، حزام بن هشام، ابن جریح و عبدالله بن عامر هر يك بخشی از این موضوع را برای من نقل کردند. برخی از آنها مطالب را از دیگران شنیده بودند و غیر از ایشان که نام بردم برخی دیگر هم در این باره برای من مطالبی نقل کرده‌اند.

گفتند، از هنگامی که پیامبر (ص) در دوشنبه دوازدهم ربیع الاول به مدینه آمد همه ساله عید قربان را در مدینه بود و نه سر تراشید و نه ناخن و موی کوتاه کرد و در واقع بیشتر وقت آن حضرت به ترتیب جنگها اختصاص داشت؛ و تازی قعده سال دهم هجرت حج نگزارده بود. در آن ماه تصمیم به خروج برای شرکت در حج گرفت و به مردم هم برای شرکت در حج اعلان و آگاهی داد که گروه زیادی به مدینه آمدند و همه خواستند به رسول خدا اقتدا کنند و به کیفیت عمل آن حضرت عمل کنند.

پیامبر (ص) قبلا سه عمره گزارده بودند. نخست عمره حُدیبیه که در ذی قعده سال ششم در حُدیبیه هم قربانی کرد و هم سر تراشید؛ سپس عمره القضیه که در ذی قعده سال هفتم انجام شد و پیامبر (ص) شصت شتر تنومند در مروه قربانی کرد و سر خود را هم تراشید؛ و در ذی

قعه سال هشتم عمرهٔ جِبرانه را انجام داد.

ابن ابی سَبره از حارث بن فضیل نقل کرد که او می‌گفته است از سعید بن مسیب پرسیدم: پیامبر (ص) چند مرتبه از هنگام بعثت تا رحلت حج گزارده است؟ گفت فقط يك حج از مدینه.

حارث گوید: از ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه پرسیدم، گفت: پیامبر پس از بعثت و قبل از هجرت در مکه يك مرتبه حج گزارد، و مرتبهٔ دیگر حجی است که از مدینه انجام داد. مجاهد می‌گفته است: پیامبر (ص) قبل از هجرت دو مرتبه حج گزارده است. و آنچه که معروف است و مردم شهر ما هم در آن مورد اتفاق دارند این است که پیامبر (ص) فقط يك مرتبه حج گزارده آن هم از مدینه و همانست که مردم به آن حَجَّة الوداع می‌گویند. ثوری، از لیت، از طاوس، از ابن عباس برایم نقل کرد که: گفتن حَجَّة الوداع مکروه است. به او گفته شد: حَجَّة الاسلام بگوییم؟ گفته است: آری.

ابن ابی سَبره از سعید بن محمد بن جبیر بن مطعم از پدرش نقل کرد که: پیامبر (ص) از مدینه روز شنبه پنج شب باقی مانده از ذیقعه بیرون رفت، و نماز ظهر را در ذی الحلیفه به دو رکعت گزارد و همان روز به هنگام نماز ظهر احرام بست، و این به عقیدهٔ ما صحیح‌ترین و ثابت‌ترین خبر است. عاصم بن عبدالله از عمر بن حکم نقل کرد که: رسول خدا (ص) به هنگام ظهر به ذی الحلیفه رسید و آن شب را آنجا ماند تا اصحابش جمع شوند و شتران قربانی را هم بیاورند و هنگام ظهر در فردای آن روز احرام بست. اسماعیل بن ابراهیم بن عقیبه از پدرش از کُریب از ابن عباس رضی الله عنه برایم نقل کرد که: پیامبر (ص) از خانهٔ خود در حالی بیرون آمد که موهایش را آراسته و روغن زده بود و چهره‌اش می‌درخشید و به این ترتیب به ذی الحلیفه آمد.

ابن ابی سَبره، از یعقوب بن زید، از پدرش نقل کرد که: پیامبر (ص) در دو برد یمنی محرم شد که یکی را بر کمر بست و دیگری را بر دوش افکند و در تنعیم آن دورا عوض کرد و دوتای دیگر از همان جنس پوشید.

گویند، همینکه همهٔ زنان آن حضرت، که در این سفر همگی همراه بودند، در هودج‌ها قرار گرفتند و اصحاب پیامبر آماده شدند و شتران قربانی را آوردند، پیامبر (ص) وارد مسجد ذی الحلیفه شدند و نماز ظهر و دو رکعت نماز دیگر گزاردند و از مسجد بیرون آمده و قربانی‌ها را خواستند و به سمت راست آنها علامتی گذاشته و به گردنهای آنها نعلین آویختند. سپس به

(۱) تنعیم، نام محلی نزدیک مکه و امروز هم به همین نام معروف است. - م.

ناقهٔ خود سوار شدند و چون وارد صحرا شدند محرم گردیدند.

خالد بن الیاس، از یحیی بن عبدالرحمن، از ابی سلمه بن عبدالرحمن، از ام سلمه نقل کرد که: ما شبانه به ذی الحلیفه رسیدیم و عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان هم همراه ما بودند. شب را در ذی الحلیفه ماندیم و چون صبح شد دیدم که قربانی‌ها را بر پیامبر (ص) عرضه می‌دارند و چون رسول خدا نماز ظهر را گزارد قربانی‌ها را نشانه گذاری کرد و پیش از آنکه محرم شود بر آنها قلاده بست. گفتار اول که پیامبر (ص) شب را در ذی الحلیفه نمانده است در نظر ما ثابت‌تر و صحیح‌تر است.

محمد بن نعیم مجیر از قول پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است: شنیدم مردی از اصحاب رسول خدا (ص) می‌گفت: چون پیامبر (ص) خواستند قربانی‌ها را علامت گذاری کنند و قلاده برگردن آنها بیفکنند شخصاً عهده‌دار این کار شدند. ابن عباس می‌گفته است: پیامبر (ص) در وقتی که شترها را علامت گذاری می‌کرد رو به قبله ایستاده بود و صد شتر تنومند برای قربانی برده بود. و گفته شده است که دستور فرمود بقیهٔ قربانی‌ها را ناجیه بن جندب علامت گذاری کند و همورا به سرپرستی امور آنها منصوب فرمود.

هیثم بن واقد، از عطاء بن ابی مروان از پدرش، از ناجیه بن جندب نقل کرد که گفته است: من سرپرست امور قربانیهای رسول خدا (ص) بودم و با من بعضی از جوانان قبیلهٔ اسلم هم بودند. ما قربانیها را از کنار چراگاهها عبور می‌دادیم و بر روی همهٔ آنها جل بود. من به رسول خدا گفتم: در مورد قربانی‌هایی که به کارد بیایند چه می‌گویید؟ چه بکنم؟ فرمود: آنها را بکش و قلادهٔ آنها را به خونشان بزن و با آن به سمت راست بدنشان علامتی بگذار و خودت و همراهانت از گوشت آن چیزی نخورید.

گوید: چون به مکه رسیدیم روز ترویه (هشتم ذی حجه) با قربانی‌ها به عرفات رفتیم و سپس به مشعر آمدیم و از مشعر به کنار خیمه‌یی که در منی برای رسول خدا زده بودند رفتیم. پیامبر (ص) کسی پیش من فرستادند که قربانیها را به کشتارگاه ببرم و من دیدم که رسول خدا بدست خود آنها را نحر می‌فرماید و من شتران را در حالی که يك زانوی آنها را بسته بودم و آنها با سه دست و پا حرکت می‌کردند جلو می‌بردم.

گویند، رسول خدا (ص) به مردی گذشت و دید او ماده شتر تنومندی را که از شتران قربانی بود پیش انداخته و می‌رود. فرمود: سوارش شو! گفت: این شتر قربانی است. فرمود: باشد، سوارش شو! پیامبر (ص) به پیادگان دستور فرموده بود بر شتران قربانی سوار شوند.

گویند، عایشه می‌گفته است: من بدست خود جامه‌های احرام پیامبر (ص) را پاک

می کردم، و خودم هم با رسول خدا محرم شدم و بوی خوش و عطر استعمال می کردم. چون به محل قاحه^۱ رسیدیم مقداری از رنگ زرد بر چهره ام ریخته بود. پیامبر (ص) فرمودند: ای سرخ و سپید حالا رنگ تو چه زیبا شده است. پیامبر (ص) میان مکه و مدینه با آنکه در کمال امان بود و از کسی غیر خدا ترسی نداشت نماز را شکسته و دو رکعتی می گزارد، و چون به مکه هم وارد شد با آنها هم دو رکعتی خواند و سلام داد و فرمود: ای اهل مکه شما نمازتان را چهار رکعتی به صورت کامل بخوانید که ما مسافریم! در مورد کلماتی که پیامبر (ص) برای احرام و تلبیه گفته اند اختلاف است.

ابن ابی طوالة، از حبیب بن عبدالرحمن، از محمود بن لُبید، از ابی طلحه روایت کرد که: پیامبر (ص) با این حج خود عمره بی هم گزارده اند.

مالك بن انس، از نافع، از ابن عمر، از حَفْصَه همسر رسول خدا نقل کرد که گفته است: به رسول خدا گفتم: چگونه است که به مردم دستور می دهید از احرام بیرون بیایند و خودتان از احرام بیرون نمی آید؟ فرمود: من موهای سرم را گذاشتم و به قربانی های خود قلاده آویختم، بنابراین تا هنگامی که قربانی ها را نکشم محرم خواهم بود.

مَعْمَر، از زُهَری، از محمد بن عبدالله بن نَوْفَل بن حارث، از سعد بن ابی وقاص؛ و همچنین همو از زُهَری، از سالم، از ابن عمر نقل کرد که: رسول خدا (ص) تلبیه عمره گفت و در عین حال قربانی هم همراه برداشت.

مالك بن انس، از عیدالرحمن بن قاسم، از پدرش، از عایشه نقل می کرد که: پیامبر (ص) حج افراد انجام دادند و این موضوعی است که اهل مدینه آن را پذیرفته و در نظرشان صحیح است. عایشه می گفته است: رسول خدا (ص) روز یکشنبه صبح در ناحیه مَلَل بود، و هنگام عصر حرکت فرمود و شبانگاه در منطقه شَرَف السَّیَّالَه فرود آمد و نماز مغرب و عشا را آنجا گزارد، و نماز صبح را در عِرْق الطَّیْبَه - که میان رُوحاء و سَیَّالَه و نرسیده به رُوحاء است - در مسجدی که در سمت راست جاده است گزارد. آنگاه رسول خدا (ص) در رُوحاء فرود آمد و آنجا به گورخری بدون صاحب برخوردند. موضوع را به رسول خدا (ص) گفتند. فرمود: رهایش بگذارید تا صاحبش بیاید. در این هنگام نهدی که صاحب آن بود آمد و حیوان را به رسول خدا اهدا کرد. پیامبر (ص) آن را به ابو بکر دادند که گوشتش را میان اصحاب تقسیم کند و فرمود: در حالت احرام شکار صحرائی در صورتیکه خودتان آن را صید نکرده باشید و برای شما هم صید نکرده باشند حلال است. سپس رسول خدا (ص) از رُوحاء حرکت کرد و

(۱) قاحه، نام جایی است در سه منزلی مدینه براه مکه (وفاء الوفا، ج ۲، ص ۲۵۷).

نماز عصر را در منطقه مُنْصَرَف^۱ گزارد و نماز مغرب و عشا را هم همانجا خواند و شام خورد. سپس نماز صبح را در اثنایه^۲ خواند و صبح روز سه شنبه در عرج بود.

ابو حمزه عبدالواحد بن مَصُون، از عُرْوَة بن زُبَیر، از اَسْمَاء دختر ابو بکر نقل کرد که گفته است: ابو بکر در مدینه به پیامبر (ص) گفت: من شتری دارم، اجازه دهید برای حمل باروزاد و توشه خود از آن استفاده کنیم. پیامبر (ص) فرمود: باشد. گوید: همین شترزاد و توشه رسول خدا و ابو بکر را باهم حمل می کرد. پیامبر (ص) دستور فرموده بود مقداری آرد و سویق بردارند و بر شتر ابو بکر بار کنند. غلام ابو بکر هم به نوبت بر آن سوار می شد. چون به منطقه اثنایه رسیدند غلام برای استراحت پیاده شد و شتر را خواباند. همینکه غلام خوابید، شتر برخاست و افسار خود را کشید و به سمت دره پیش رفت. غلام برخاست و از راه معمولی براه افتاد و می پنداشت که شتر هم در همان راه رفته است. چند بار شتر را صدا زد و از مردم سراغ آن را گرفت ولی چیزی دستگیرش نشد. پیامبر (ص) در عرج فرود آمد و غلام هم پس از مدتی رسید. ابو بکر گفت: شترت کجاست؟ گفت: گم شده است! ابو بکر گفت: وای بر تو اگر مربوط به من يك نفر بود اهمیتی نداشت، اما مسأله رسول خدا و خانواده اوست. چیزی نگذشت که صفوان بن مَعْطَل شتر را آورد - صفوان از پی مردم حرکت می کرد - و در خانه پیامبر خواباند؛ سپس به ابو بکر گفت: نگاه کن ببین چیزی از کالای تو گم نشده است؟ ابو بکر نگاه کرد و گفت: نه فقط کاسه بی داشتیم که در آن آب می خوردیم، همان نیست. غلام گفت: آن کاسه همراه من است. ابو بکر گفت: خداوند امانت ترا بپذیرد و ادا فرماید.

یعقوب بن یحیی بن عَبَّاد بن عبدالله بن زُبَیر، از عیسی بن مَعْمَر، از عَبَّاد بن عبدالله، از اسماء دختر ابو بکر نقل کرد که: چون رسول خدا (ص) در عرج فرود آمد کنار خیمه خود نشست، ابو بکر هم آمد و کنار آن حضرت نشست، عایشه هم آمد و در طرف دیگر پیامبر (ص) نشست و من - اسماء دختر ابو بکر - هم کنار پدر خود نشستم. در این موقع غلام ابو بکر دامن کیشان آمد. ابو بکر به او گفت: شترت کو؟ گفت: گم شد. ابو بکر برخاست و او را می زد و می گفت: يك شتر همراهت بود، آن هم گم شد؟! پیامبر (ص) شروع به لبخند زدن کرد و گفت: می بینید این شخص (ابو بکر) که محرم است چه کار می کند؟ و او را منع فرمود.^۳

ابو حمزه، از عبدالله بن سعد اسلمی، از قول خاندان نَضَلَه اسلمی نقل کرد که آنها خبردار

(۱) مُنْصَرَف، جایی میان بدر و مکه است و فاصله آن تا بدر چهار منزل است (معجم البلدان، ج ۸، ص ۱۷۷).

(۲) اثنایه، جایی در راه جُحْفَه است و از آنجا تا مدینه بیست و پنج فرسنگ است (معجم البلدان، ج ۸، ص ۱۰۷).

(۳) به نظر می رسد باید عبارت چنین باشد که او را منع فرمود؛ چه بر طبق نص صریح قرآن در مراسم حج و در حالت احرام حتی بگو مگو جایز نیست تا چه رسد به زدن. - م.

شدند که شتر حاملِ زاد و توشهٔ پیامبر (ص) گم شده است. لذا دیگری مملو از خرما و کَشَك برداشتند و به حضور پیامبر (ص) آوردند و مقابل آن حضرت نهادند. پیامبر (ص) فرمودند: ای ابوبکر بیا که خداوند غذای پاک و پاکیزه‌ای برایت رساند! ابوبکر همچنان نسبت به غلام خود خشمگین بود. پیامبر (ص) به او فرمودند: قضیه را آسان بگیر، این کار به دست ما و تو نبوده است! حتماً این غلام هم تلاش داشته است که شترش گم نشود، حالا هم به جای چیزی که همراه شتر بوده چیز دیگری رسیده است. پیامبر (ص) و خانواده‌اش و ابوبکر و همهٔ همراهان رسول خدا از آن غذا خوردند تا سیر شدند.

گوید: سعد بن عباده و پسرش قیس بن سعد يك شتر پر از خواربار برداشتند و به سراغ پیامبر (ص) آمدند و آن حضرت را کنار خانه‌اش (خیمه‌اش) دیدند که شتر حامل خوراکی‌هایشان پیدا شده بود. سعد گفت: ای رسول خدا به ما خبر رسیده بود که شتر شما با غلام گم شده است و این شتر را که حامل خواربار است بجای آن آورده‌ایم. پیامبر (ص) فرمود: خداوند شتر ما را آورد، شترتان را برگردانید، خداوند به هر دوی شما برکت بدهد! آنگاه به سعد بن عباده فرمودند: ای ابو ثابت آن همه پذیرایی که از هنگام ورود ما به مدینه انجام داده‌ای بس نیست؟ سعد گفت: ای رسول خدا منت خدای را و رسولش را، سوگند به خدا آنچه از اموال ما می‌گیری برای ما خوشتر است از آنچه برای خودمان می‌گذاری. فرمود: ای ابو ثابت می‌دانم که راست می‌گویی، مزده باد بر تو که رستگار شدی! اخلاق پسندیده هم در دست خدایست و به هر کس اراده فرماید اخلاق پسندیده عنایت می‌کند و خداوند متعال به تو اخلاق نیکو لطف کرده است. سعد گفت: خدا را شکر می‌کنم که چنین فرموده است. ثابت بن قیس گفت: ای رسول خدا، خاندان سعد بن عباده در زمان جاهلیت هم سروران ما بودند و در خشک‌سالی به ما خوراک می‌رساندند. پیامبر (ص) فرمود مردم مثل معاندند، نیکان آنان در جاهلیت، اگر در اسلام درست بیندیشند و مسلمان واقعی باشند همچنان برگزیدگان اسلام هم هستند.

ابن ابی الزناد از قول شخص مورد اعتمادی نقل کرد که: پیامبر (ص) در لَحْيَا جَمَل^۱ در حال احرام از وسط سر خود خون گرفتند. محمد و عبدالرحمن بن ابی الزناد و سلیمان بن بلال، از عَلْقَمَةَ بن ابی عَلْقَمَه، از اعرج، از ابن بُحَيْنَه هم این مطلب را برایم نقل کردند. گفتند، رسول خدا روز چهارم در سُقیا فرود آمد و فردای آن روز در ابواء بود. صَعْب بن جَثامه، ران گورخری را که تازه بود و از آن خون می‌چکید به پیامبر اهدا کرد و حضرت آن را نپذیرفت و

(۱) لَحْيَا جَمَل، نام منزلی میان مکه و مدینه است (معجم البلدان، ج ۷، ص ۲۲۵).

رد کرد و فرمود: ما محرم هستیم.

معاویه می‌گفته است: در ابواء دیدم که رسول خدا (ص) نخود پوست کنده می‌خورد که از ودان به آن حضرت هدیه کرده بودند؛ سپس بدون اینکه نیازی به تجدید وضو داشته باشند در مسجد ابواء که در سمت چپ جاده به طرف مکه قرار دارد نماز گزارد. سپس هنگام عصر از ابواء حرکت کرد و در بلندیهای آن منطقه که به سوی یمن است نماز گزارد، و آنجا زیر درختی فرود آمد. ابن عمر گوید: پیامبر (ص) زیر آن درخت نشست و من که از آنجا گذشتم ظرف آب را دریای آن درخت خالی کردم و آبش دادم.

افلح بن حَمید، از قول پدرش، از ابن عمر نقل کرد که می‌گفته است: رسول خدا (ص) زیر آن درخت نشست و من ظرف آب خود را پای آن خالی کردم، که می‌خواستم آن درخت سرسبز باقی بماند.

همچنین افلح بن حَمید، از پدرش، از ابن عمر نقل کرد که: پیامبر (ص) در مسجدی که پایین گردنهٔ اَرَاك^۱ در راه جُحْفَه است نماز گزارد و روز جمعه در جُحْفَه فرود آمد و هنگام عصر حرکت کرد و در مسجدی که بیرون جُحْفَه است و از آن محرم می‌شوند نماز گزارد و هم در مسجدی که نرسیده به خُم در طرف چپ جاده است نماز گزارد و روز شنبه در قَدید بود و در مسجد مُشَلَّل و مسجدی که در محلهٔ پایین لَفْت قرار دارد نماز خواند.

اسماعیل بن ابراهیم، از پدرش از کَرِيب، از ابن عباس نقل کرد که: رسول خدا در آن روز از کنار زنی که در کجاوه بود عبور فرمود. همراه آن زن پسر بچه کوچکی بود. زن بازوی کودک را گرفت و به رسول خدا گفت: آیا بر عهدهٔ این کودک هم حج و شرکت در آن هست؟ فرمود: آری، و برای تو هم مزد و پاداش است! پیامبر (ص) روز یکشنبه در عُسْفان بود و هنگام عصر از آنجا حرکت فرمود.

پیامبر (ص) چون به غَمِیم رسید به پیادگان برخورد فرمود، و آنها برای پیامبر صف کشیدند و از پیاده روی شکایت کردند. پیامبر (ص) فرمود: سریع‌تر حرکت کنید و چنان کردند و احساس راحتی نمودند. روز دوشنبه در مَرَّالْظُّهْرَان بود و تا هنگام غروب آفتاب همانجا توقف فرمود و نماز مغرب را نخواند تا وقتی که وارد مکه شدند. چون میان دو گردنه رسید شب را میان کُدی و کَدَاء (نام دوتپه در مکه) گذراند و صبح غسل فرمود، و روز وارد مکه شد.

ابن ابی سَبْرَه از موسی بن سعد، از عِکْرَمَه^۱، از ابن عباس نقل کرد که: پیامبر (ص) از

(۱) ثَبِيَّة عَرَاك یا اَرَاك، وادی بی نزدیک مکه و متصل به غیفه است (معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۶۹).

محلّه کُدی در حالی که سوار بر ناقه خود بود روز وارد مکه شد و از بالای مکه داخل شهر شد تا کنار دری که به باب بنی شیبّه معروف است رسید. چون کعبه را دید دستهایش را برافراشت بطوری که مهار شترش افتاد و آن را با دست چپ گرفت. و هم گفته‌اند، چون کعبه را دید عرض کرد: پروردگارا بر شرافت و عظمت و گرمی داشت و شکوه و نیکی این خانه بیفزای. گوید: محمد بن عبدالله، از زهری، از سالم، از ابن عمر نقل کرد که: چون رسول خدا (ص) وارد مسجد الحرام شد پیش از آنکه نمازی بخواند شروع به طواف فرمود و چون به حجر الاسود رسید در حالی که بُرد خود را از زیر بغل رد کرده و دو طرف آن را بر سینه آویخته بود بر آن دست کشید و ضمن آن گفت: بسم الله و الله اکبر! سپس سه گام سریع برداشت و دستور فرمود هر کس حجر الاسود را دست می‌کشد بگوید: بسم الله، الله اکبر، ایمان آوردم به خدا و تصدیق می‌کنم آنچه را که محمد (ص) آورده است.

گوید: ابن جرّیح، از یحیی بن عبدالله، از پدرش، از عبدالله بن سائب مخزومی نقل کرد که گفته است: شنیدم پیامبر (ص) میان رکن یمانی و حجر الاسود این آیه را می‌خواند رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ - پروردگارا در دنیا و آخرت نیکی بهره ما گردان و از عذاب آتش نگاهمان دار.

عبدالله بن جعفر، از عاصم بن عبدالله، از عبدالله بن عامر بن ربیع، از پدرش نقل کرد که: من به پیامبر (ص) نگاه می‌کردم، آن حضرت فقط رکن یمانی و حجر الاسود را دست کشید و استلام فرمود، و چهار گام برداشت، آنگاه به پشت مقام رفت و دو رکعت نماز گزارد. در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم قل هو الله احد خواند و دو مرتبه به طرف حجر الاسود آمد و آن را استلام فرمود و به عمر گفت: تو مردی قوی هستی، اگر دیدی اطراف حجر الاسود نسبتاً خالی است آن را استلام کن و گرنه ایجاد زحمت نکن و خودت و مردم را به زحمت مینداز. سپس به عدالرحمن بن عوف فرمود: ای ابو محمد با حجر الاسود چه کردی؟ گفت: استلام کردم و کناری رفتم. فرمود: خوب کردی. سپس از باب بنی مخزوم به طرف صفا رفت و گفت: به آن چیزی شروع می‌کنم که خدا به آن شروع فرموده است.

گوید: عبدالله بن وفدان، از عمران بن ابی انس، از عبدالله بن ثعلبه نقل می‌کرد که: رسول خدا (ص) هماندم بر مرکوب خود سواره بین صفا و مروه سعی فرمود. و گوید: ثوری، از حماد، از سعید بن جبیر نقل می‌کند که: پیامبر (ص) آمد و با سکون و آرامش سوار بر ناقه خود سعی بین صفا و مروه را انجام داد.

ابن ابی جرّیح از مجاهد نقل کرد که: پیامبر سوار بر استر خود سعی فرمود. سخن اول در نظر ما صحیح تر، و معروف هم همانست که بر ناقه خود سعی فرموده است.

گویند، پیامبر (ص) بر کوه صفا بالا رفت و هفت مرتبه تکبیر گفت و سپس چنین خواند: «پروردگاری جز خدای یکتا نیست، که انباز و شریکی ندارد، پادشاهی واقعی از اوست و سپاس او راست، و او بر هر کاری تواناست، خدا وعده خود را راست فرمود، و بنده خویش را یاری کرد، و به تنهایی احزاب را پراکنده ساخت» و آنگاه دعاهای دیگری کرد و به سوی کوه مروه براه افتاد و همینکه از صفا پایین آمد و پاهایش بر زمین قرار گرفت به سرعت شروع به رفتن کرد.

گوید: علی بن محمد، از عبیدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب، از منصور بن عبدالرحمن، از مادرش، از برّه دختر ابوتجرات^۱ نقل کرد که: چون پیامبر (ص) به محل سعی رسید فرمود: ای مردم، خداوند سعی میان صفا و مروه را برای شما مقرر فرموده است، پس سعی کنید و خود شروع به سعی فرمود و من دیدم که ازار او از روی رانش به سوی رفته است. گویند، در فاصله صفا و مروه می‌گفته است: خدایا بیامرز و رحم کن که تو عزیزتر و گرمی‌ترینی. و چون به مروه رسید همانگونه رفتار فرمود که در صفا؛ سعی را از صفا شروع و به مروه ختم فرمود. رسول خدا (ص) در منطقه اَبْطَح برای خود خیمه زده بود.

گوید: بُرد برایم نقل کرد که ابراهیم بن ابی نصر از پدرش از ابی مرّه آزاد کرده عقیل، از ام هانی نقل می‌کرد که او می‌گفته است: به رسول خدا گفتم در خانه‌های مکه منزل نمی‌کنی؟ حضرت نپذیرفت و در اَبْطَح خیمه زد تا روز هشتم از مکه حرکت کرد، و چون از منی برگشت باز در اَبْطَح خیمه زد تا به مدینه برگشت و به هیچ خانه‌یی منزل نکرد و سقف هیچ خانه‌یی بر او سایه نیفکند.

گوید: پیامبر (ص) به داخل کعبه هم مشرف شد، و همینکه کنار در رسید کفش‌های خود را بیرون آورد، و با عثمان بن ابی طلحه، و بلال، و أسامة بن زید داخل کعبه شد و در را بستند و پس از مدتی نسبتاً طولانی دوباره در را گشودند. ابن عمر گوید: من اولین نفری بودم که پس از خروج پیامبر (ص) از کعبه به سوی ایشان دویدم و از بلال پرسیدم: آیا رسول خدا (ص) در داخل کعبه نماز گزارد؟ گفت: آری، میان دو ستون جلو دو رکعت نماز گزارد - و کعبه بر شش ستون استوار بود.

ابن جرّیح، از عطاء، از ابن عباس رضی الله عنه، از أسامة بن زید نقل کرد که: پیامبر

(۱) در اصل نجره بود و از کتاب استیعاب، ص ۱۷۹۳، تصحیح شد.

(ص) در چهار گوشه کعبه تکبیر گفته است و نمازنگزارده است.

گویند، عایشه می گفته است: پیامبر (ص) در مکه اندوهگین پیش من آمدند. گفتم: ای رسول خدا شما را چه می شود؟ فرمود: امروز کاری کردم که کاش نکرده بودم! وارد کعبه شدم و ای کاش هیچ مردی از امت من نتواند وارد کعبه شود، و در نفس خود حرارتی یابد، و به هر حال به ما فرمان داده شده است که طواف کنیم و فرمان برای ورود به کعبه داده نشده است. پیامبر (ص) به خانه روپوش پوشاند.

ابن ابی سبیره از خالد بن رباح، از مطلب بن عبدالله بن موسی نقل کرد که: از عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه شنیدم که می گفت: پیامبر (ص) در سفر حج خود کعبه را با پارچه های یمنی پوشاند. و گویند، ارتفاع کعبه در زمان رسول خدا هیجده ذراع بوده است. گویند، پیامبر (ص) روزهای سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را - که روز ترویبه (هشتم ذی حجه) بود - در مکه اقامت فرمود، و آنچنان که اصحاب ما متفقند پیامبر (ص) يك روز قبل از ترویبه در مکه بعد از ظهر برای مردم خطبه ایراد فرموده است.

هشام بن عماره، از عبدالرحمن بن ابی سعید، از عماره بن حارثه ظفری، از عمرو بن یثرب، ضمری نقل کرد که: من يك روز قبل از ترویبه در بعد از ظهر و هم روز عرفه در عرفات به هنگام ظهر پیامبر (ص) را بر مرکب خویش دیدم که برای مردم خطبه ایراد می فرمود. همچنین فردای عید قربان در منی بعد از ظهر خطبه ایراد فرمود. و اقدی می گوید این مسئله معروف است.

و گفته اند که روز ترویبه جمعه بوده است، و پیامبر (ص) میان رکن و مقام بیاخته و خطبه ایراد کرده و مردم را موعظه فرموده است و ضمن آن چنین گفته: هر کس از شما می تواند نماز ظهر را در منی بخواند آن کار را بکند. و خود به هنگام ظهر پس از آنکه هفت شوط طواف فرمود سوار شد، و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح فردا را در منی گزارد و در محلی که امروز دارالاماره است فرود آمد. عایشه گفت: اجازه می دهید که برای شما سایبان و محل استراحتی بر پا کنیم؟ پیامبر (ص) نهذیرفت و فرمود: سرزمین منی خود منزل همه پیشینیان بوده است!

ابن جریر، از محمد بن قیس بن مخرمه نقل کرد که: پیامبر از منی به سوی عرفات حرکت فرمود تا آفتاب طلوع کرد، آنگاه سوار شد و چون به عرفات رسید در نیمه فرود آمد و آنجا خیمه یمنی لموین برایش برافراخته بودند. و هم گفته اند، پیامبر در سایه سنگی فرود آمد

(۱) این نام از اشعاب ابن عبدالرحمن، ص ۱۲۰۶، تصحیح شده است.

و میمونه همسر آن حضرت هم در سایه همان سنگ بود، و همسران دیگر حضرت در خیمه ها - یا خیمه یمنی که نزدیک او زده بودند - فرود آمدند. چون ظهر فرارسید پیامبر دستور فرمود ناقه قصوایش را آماده ساختند و از آنجا به عرنه که وسط صحرای عرفات است آمد.

گویند، قریش شك نداشتند که پیامبر (ص) از مُزْدَلِفَه رد نمی شود و همانجا خواهد ماند. نوفل بن معاویه دیلی که کنار پیامبر حرکت می کرد گفت: ای رسول خدا، قوم تو می پنداشتند که تو در مشعر اقامت خواهی فرمود. فرمود: من حتی پیش از نبوت خود بر خلاف آنها در عرفات وقوف می کردم!

جبیر بن مطعم گوید: پیش از آنکه پیامبر به نبوت مبعوث شود دیدم که در عرفات وقوف می کرد؛ قریشیان همگی در مشعر وقوف می کردند غیر از شبیه بن ربیع.

موسی بن یعقوب بر اینم از قول عمویش، از عبدالله بن ولید بن عثمان بن عفان، از اسماء دختر ابوبکر نقل کرد که: از میان همه قریش شبیه بن ربیع در عرفات وقوف می کرد در حالی که دو برد سیاه می پوشید و لگام ناقه اش هم از موی بود و رکابهای او هم سیاه رنگ. او همراه دیگر مردم در عرفات وقوف می کرد و با آنها از عرفات به سوی مشعر حرکت می کرد و حال آنکه ما قریشیان با مردم دیگر و اعراب بادیه صحبت نمی کردیم و آنها در مشعر و عرفات وقوف می کردند. قریش می گفتند: ما اهل خداییم.

ابن ابی سبیره، از یعقوب بن زید، از پدرش بر اینم نقل کرد که: به هنگام ظهر در عرفات پیامبر (ص) همچنان که بر ناقه قصوای خود سوار بود خطبه خواند. در پایان خطبه بلال اذان گفت و آن حضرت سکوت فرمود؛ و چون بلال از اذان فارغ شد پیامبر چند کلمه دیگر فرمودند، سپس شتر خود را خواباندند و بلال اقامه گفت. پیامبر (ص) نماز ظهر را گزارد و بعد اقامه فرمود و نماز عصر را گزارد؛ برای هر دو نماز يك اذان ولی دو اقامه گفته شد.

أسامة بن زید، از عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش نقل کرد که: پیامبر (ص) را در حال ایراد خطبه در صحرای عرفات دیده است و بعد هم پیامبر سوار شده اند. می گفته است: خودم رسول خدا را دیدم که با دست به مردم اشاره می کرد که در عرفات وقوف کنند.

خطبه پیامبر (ص) در عرفات پیش از نماز ظهر و عصر

از جمله خطبه آن حضرت در آن روز این مطالب است.^۱

«ای مردم، به خدا سوگند نمی دانم شاید پس از امروز شما را در اینجا دیگر نبینم! خدا

(۱) این خطبه در اینجا به صورت مختصر آمده است. لطفاً برای مقایسه و اطلاع بیشتر به نهج الفصاحه، ص ۶۷۰ تا ۶۷۶ مراجعه فرمایید. م.

رحمت کند کسی را که گفتار مرا بشنود و بفهمد، چه بسا حامل علم که علم ندارد، و چه بسا کسانی که علم را سوی عالمتر از خویش برد، و بدانید که خونها و مالهای شما همچون امروزتان و این ماهتان و این شهرتان بر شما حرام است! و بدانید که سینه‌ها در سه چیز نباید خیانت بورزند: اخلاص عمل برای خدا، خیرخواهی برای کارداران، و همدلی با جماعت مسلمانان که دعای ایشان پشت سرشان خواهد بود! همانا همه امور دوره جاهلیت را لغو شده اعلان می‌کنم و زیر پا می‌نهم، نخستین خون از جاهلیت که لغو می‌کنم خون ایاس بن ربیعۃ بن حارث است - که در بنی سعد بوده و هذیل او را کشته‌اند - رباهای جاهلیت هم ملغی است و نخستین ربایی که آن را لغو می‌کنم ربای عباس بن عبدالمطلب است. در مورد زنان از خدا بترسید که آنها را به امانت الهی گرفته‌اید و با کلمه خدا آنها را حلال کرده‌اید، حق شما بر زنهایتان این است که بر بسترتان هر کسی را که از او اکراه دارید نشانند، و اگر چنان کردند می‌توانید به اعتدال بزیندشان، و بر شماست که خوراک و پوشاک آنها را به شایستگی فراهم آورید، چیزی میان شما گذاشتم که اگر به آن چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن کتاب خداوند تبارک و تعالی است! و شما در مقابل من مسئول هستید، چه می‌گویید؟ گفتند، شهادت می‌دهیم که تو تبلیغ کردی و حق را ادا نمودی و خیرخواهی فرمودی. آنگاه رسول خدا انگشت سبابه خود را به آسمان بلند کرد و سه مرتبه درحالی که آن را تکان می‌داد گفت: پروردگارا گواه باش»

محمد بن عبدالله، از قول عموی خود زهری، از ابی سلمه بن عبدالرحمن، از ابن عباس نقل کرد که: پیامبر (ص) در محل هضاب از عرفات وقوف کرد و فرمود: همه جای عرفات غیر از بطن عرنه موقوف است، و همه جای مشعر غیر از وادی محسر موقوف است، و همه جای منی می‌توان قربانی کرد مگر پشت گردنه.

گویند، پیامبر (ص) به سراغ اشخاصی که در نقاط دور عرفات وقوف کرده بودند فرستاد و فرمود: به جایگاههای خود بیایید که شما هم بر میراث ابراهیم علیه السلام هستید.

اسحاق بن حازم، از ابونجیح، از مجاهد، از ابن عباس نقل کرد که: عرفات از کوه اول عرنه شروع و به کوه عرفات ختم می‌شود و تمام این قسمت جزء صحرای عرفات است. و هم ابن عباس گوید: دیدم پیامبر (ص) در عرفات ایستاده و دستهایش را به طرف آسمان برداشته و دو کف دستش مقابل چهره‌اش بود.

گویند، رسول خدا (ص) فرمود بهترین دعای من و دعای انبیای پیش از من این بوده

است «پروردگاری جز خدای یکتا نیست، شریکی برای او نیست، پادشاهی و ستایش او راست، خیر در دست اوست، زنده می‌کند و می‌میراند، و او بر هر کاری تواناست.»

ابن ابی ذئب، از صالح آزاد کرده توم، از ابن عباس برایم نقل کرد که گروهی در مورد اینکه پیامبر (ص) در روز عرفه روزه دارد یا نه به شك و اختلاف افتادند. ام الفضل گفت: این موضوع را برایتان معلوم می‌کنم! و کاسه بزرگ شیری برای آن حضرت فرستاد و پیامبر (ص) همچنان که خطبه ایراد می‌کرد از آن نوشید.

گویند، پیامبر (ص) همچنان سوار بر مرکب خود در عرفات ایستاده بود و دعا می‌کرد تا خورشید غروب کرد. در دوره جاهلی هنوز خورشید همچون عمامه مردان بر بالای کوهها بود که مردم از عرفات حرکت می‌کردند. قریش می‌پنداشتند رسول خدا هم همان طور رفتار خواهد کرد، ولی پیامبر (ص) حرکت خود را از عرفات تا هنگام غروب آفتاب به تأخیر انداخت و رفتار پیامبر همواره چنین بود.

عبدالرحمن بن ابی الزناد، از پدرش، از عروه بن زبیر، از اسامه بن زید نقل کرد که: در مورد کیفیت حرکت رسول خدا در غروب عرفه از او پرسیدند و او گفت: نسبتاً سریع و تند می‌رفتند و چون به زمین‌های فراخ تر می‌رسیدند سریع تر می‌راندند.

ابراهیم بن یزید، از عمرو بن دینار، از طاوس، از ابن عباس نقل کرد که: پیامبر (ص) خطاب به مردم فرمود: آرام و باطمینان و سکون حرکت کنید و افراد قوی مواظب اشخاص ضعیف و ناتوان باشند.

معمّر، از ابن طاوس، از پدرش، برایم نقل کرد که: ناچه پیامبر (ص) در هیچ موردی از حرکت عرفات به مشعر و مشعر به منی با تاخت و تاز حرکت نکرد تا آنکه پیامبر (ص) رمی جمره فرمود.

محمد بن مسلم جهنی، از عیثم بن جبیر بن کلب جهنی، از پدرش، از جدش نقل کرد که می‌گفته است: پیامبر (ص) را دیدم که از عرفات به مشعر آمد. در مشعر آتش افروخته بودند و رسول خدا (ص) به طرف آن حرکت فرمود و نزدیک آن فرود آمد.

اسحاق بن عبدالله بن خارجه، از پدرش نقل کرد که: چون سلیمان بن عبدالملک به حج آمد و آتش افروخته مشعر را دید، از خارجه پرسید ای ابویزید این آتش از چه هنگامی در اینجا روشن می‌شده است؟ و او گفته است: قریش در دوره جاهلی آن را روشن می‌کرده و از منطقه حرم به عرفات نمی‌رفته‌اند [مگر اینکه] می‌گفته‌اند: ما اهل خداییم! حسان بن ثابت که با تنی چند از خویشاوندان من در حج دوره جاهلی شرکت کرده بودند می‌گفتند که این آتش

را بر افروخته دیده‌اند.^۱

ابراهیم بن یزید، از عمر و بن دینار، از ابن عباس نقل کرد که: پیامبر (ص) می فرمود: در دره باشید و منظور دره اذخر است که سمت چپ جاده و میان دو دره است و آنجا نماز نگزارد. ابن ابی ذئب، از زهری، از سالم، از ابن عمر نقل کرد که: پیامبر (ص) نماز مغرب و عشا را در مُزْدَلِفَه گزارد و فقط اقامه فرمود، و میان دو نماز و همچنین پس از هر يك تعقیب نخواند. ابن ابی سبیره، از یحیی بن سبیل، از ابوجعفر نقل کرد که گفته است: پیامبر (ص) نماز مغرب و عشا را با يك اذان و دو اقامه گزارد.

گویند، پیامبر (ص) نزدیک آتش فرود آمد. آتش را بر کوه قُزَح^۲ افروخته بودند و آن کوه از مشعر الحرام است. و چون سحر شد اجازه فرمود تا اشخاص ضعیف و زنها و بچه‌ها که اجازه گرفته بودند به طرف منی حرکت کنند.

أفلح بن حمید، از قاسم، از عایشه نقل کرد که: سوده دختر ربیع که همسر رسول خدا بود از پیامبر (ص) اجازه گرفت تا پیش از شلوغی و ازدحام حرکت کند و به منی برود؛ و او زنی سنگین وزن و کند حرکت بود. پیامبر به او اجازه فرمودند ولی زنان دیگر را نگهداشت تا پس از طلوع صبح از مشعر بروند. عایشه می گوید: اگر من هم همان طور که سوده اجازه گرفت اجازه می گرفتم برایم خوشتر از این بود که مجبور شوند راه برایم بگشایند.

ابن ابی سبیره، از اسحاق بن عبدالله، از عمران بن ابی انس، از مادرش نقل کرد که می گفته است: من هم همراه سوده همسر پیامبر (ص) در سفر حج پیشاپیش به منی رفتیم و قبل از طلوع سپیده رمی جمره کردیم.

ابن ابی ذئب، از شعبه، از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرد که می گفته است: پیامبر (ص) ما را به همراه همسران خود روانه فرمود و ما به هنگام سپیده دم رمی جمره کردیم.^۳

جبیر بن زید از ابی جعفر برایم نقل کرد که می فرموده است: همینکه سپیده دمید پیامبر (ص) نماز صبح را گزارد و سوار بر ناقه خود شد و بر قُزَح و قوف فرمود. مردم دوره جاهلی معمولاً تا آفتاب طلوع نمی کرد از مشعر حرکت نمی کردند و می گفتند: ای کوه نبیر، روشن شو تا ما غارت ببریم! پیامبر (ص) فرمود قریش مخالف سنت ابراهیم (ع) عمل می کردند؛ و پیش از طلوع آفتاب از مشعر حرکت فرمود و گفت: همین جا که ایستاده‌ام موقف است، و همه

(۱) برای اطلاع بیشتر در مورد آتش مزدلفه مراجعه شود به کتاب نهابة الارب فی معرفة انساب العرب قلعشندی در فصل «آتشهای معروف عرب» - م.

(۲) قُزَح، نام کوهی در مشعر است. - م.

(۳) قبلاً هم گفته شد که نباید این گونه روایات ملاک عمل قرار گیرد و لازم است به کتب مناسک حج مراجعه شود. - م.

مُزْدَلِفَه موقف است.

ابن ابی سبیره، از عمر بن عطاء، از عکرمه، از ابن عباس نقل کرد که می گفته است: مشعر از دورترین نقطه دو تنگنای میان مشعر و عرفات است تا پشت صحرای مُحَسَّر.

ثوری، از ابن زبیر، از جابر نقل کرد که پیامبر (ص) در صحرای مُحَسَّر و قوف فرمود. ابومروان، از اسحاق بن عبدالله، از ابان بن صالح نقل کرد که: پیامبر (ص) ریگهای رمی را از مُزْدَلِفَه با خود برداشت.

ثوری، از ایمن بن نائل نقل کرد که می گفته است، از قُدَّامَة بن عبدالله کلابی شنیدم که می گفت: پیامبر (ص) روز عید قربان بر ناقه صهبای خود رمی فرمود بدون اینکه کسی مردم را براند یا زحمتی برای کسی ایجاد شود.

ابن ابی سبیره، از حارث بن عبدالرحمن، از مجاهد، از ابی معمر عبدالله بن شخیره، از ابن مسعود نقل کرد که پیامبر تا هنگامی که رمی جمره کرد لبیک گفتن را قطع نفرمود.

ابن ابی ذئب، از شعبه، از ابن عباس، نقل کرد که پیامبر (ص) لبیک گفتن را قطع نفرمود تا هنگامی که رمی جمره کرد و چون به کشتارگاه منی رسید فرمود: اینجا و همه جای منی می توان قربانی کرد، و تمام دره‌های مکه هم کشتارگاه است. آن حضرت بدست خویش سی و شش شتر را نحر فرمود، سپس حر به را به مردی داد تا بقیه را بکشد. آنگاه دستور فرمود تا از هر قربانی قطعه‌یی جدا کرده و دردیگی پختند و ایشان از گوشت آن خورد و از آب آن آشامید.

معمر، از عبدالکریم جزری، از مجاهد، از عبدالرحمن بن ابی لیلی، از علی (ع) نقل کرد که می گفته است: پیامبر به من دستور فرمود بیشتر گوشت و پوست شترانی را که قربانی فرموده بود صدقه بدهم؛ ولی من سهمی در کشتن آنها نداشتم.

تراشیدن موی رسول خدا (ص)

گویند، چون رسول خدا (ص) قربانی‌های خود را کشت، دستور فرمود تا سلمانی را فراخوانند، و طرف راست سر خود را در اختیار سلمانی گذاشت. مسلمانان نیز برای گرفتن موهای آن حضرت اجتماع کرده بودند. پیامبر موهای سمت راست سر خود را در اختیار ابوطلحه انصاری گذاشت. خالد بن ولید هم درباره موهای پیشانی آن حضرت صحبت کرد و پیامبر آن را به او دادند و او در کلاه خود قرار داد، و پس از آن با هیچ لشکری مقابله نکرد مگر اینکه آن را شکست می داد. ابوبکر صدیق گوید: به خالد بن ولید نگاه می کردم و گرفتاری‌هایی که از او در احد و خندق و حُدَیبیّه و موارد دیگر دیده بودیم به خاطر می آمد، و

بعد می دیدم که چگونه در روز عید قربان شتران را که با پای بسته بزحمت افتاده بودند پیش پیامبر (ص) می برد، و هنگامی که آن حضرت سر خود را می تراشید می گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت گردند لطفاً موی پیشانی را به من اختصاص بده و کس دیگری را بر من ترجیح مده! و دیدم که موهای پیشانی آن حضرت را گرفت و بر چشمها و لبهای خود می نهاد. گوید: از عایشه پرسیدم: این موهای رسول خدا که پیش شماست از کجاست؟ گفت: چون رسول خدا در سفر حج خود سر تراشید موهایش را میان مردم تقسیم کردند و به ما هم همان مقدار رسید که به دیگر مردم. پس از اینکه پیامبر (ص) سر تراشید مقداری هم از موهای گونه ها و سبیل خود را کوتاه فرمود و ناخن هم گرفت و دستور فرمود که این موها و ناخن ها را دفن کردند. گروهی از اصحاب رسول خدا موی و ناخن کوتاه کردند و گروه دیگری سر تراشیدند. پیامبر سه مرتبه فرمود: خدای کسانی را که سر تراشیدند بیمار زد و رحمت فرماید. در هر دفعه گفته می شد: برای آنها هم که موی و ناخن کوتاه کرده اند هم دعا فرماید. و پیامبر (ص) در دفعه چهارم فرمود: خدای کسانی را که سر تراشیدند و کسانی را که ناخن کوتاه کردند رحمت فرماید.

گویند، پیامبر (ص) پس از اینکه سر تراشید، بوی خوش و عطر استعمال فرمود و پیراهن پوشید و برای پاسخ گویی به مردم نشست. در آن روز در مورد تقدیم و تأخیر پاره یی از امور حج هر سؤالی که کردند، فرمود: عیبی ندارد.

اسامة بن زید، از عطاء، از جابر بن عبدالله نقل کرد که مردی پیش رسول خدا آمد و گفت: من پیش از آنکه قربانی کنم سر تراشیدم. فرمود: حالا قربانی کن عیبی ندارد! گفت پیش از آنکه رمی جمره کنم قربانی کردم. فرمود: حالا رمی کن عیبی ندارد.

ابن ابی ذئب، از زهری نقل کرد که: پیامبر (ص) به عبدالله بن حذافه سهمی دستور فرمود تا برای مردم جار بزند و بگوید: رسول خدا می گوید، این روزها روز خوردن و آشامیدن و یاد کردن خداست. مسلمانان روزه خود را شکستند مگر کسانی که می خواستند پس از عمره تمتع حج انجام دهند که پیامبر اجازه فرمود روزهایی را که در منی هستند روزه داشته باشند. پیامبر (ص) همان روز عید قربان از منی به مکه آمد و گویند، شب همراه زنان خود به مکه آمد و به اصحاب خود دستور فرمود روز از منی به مکه آیند.

پیامبر (ص) کنار چاه زمزم آمد و دستور داد سطلی آوردند و يك سطل آب برای حضرت کشیدند که از آن آشامید و بقیه اش را بر سر خود ریخت و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب اگر بیم نداشتیم که مردم بر شما غلبه کنند من خودم از چاه آب می کشیدم.

ابن حریج از عطاء نقل کرد که: پیامبر (ص) از چاه زمزم شخصاً برای خود يك سطل آب

کشیدند. عطاء می گفته است: من هم همیشه برای خودم شخصاً آب می کشیدم، ولی وقتی پیر و ناتوان شدم دستور می دادم کسی برایم آب بکشد. گوید: پیامبر (ص) معمولاً نزدیک ظهر و پیش از نماز رمی جمره می فرمود. برای رمی دو جمره به جای بلندتری می رفت ولی جمره سوم را از همان پایین رمی می کرد، و معمولاً کنار جمره نخستین بیشتر از جمره دوم می ایستاد و کنار جمره سوم توقف نمی کرد و پس از اینکه آن را رمی می فرمود برمی گشت.

مَعْمَر، از زهری نقل می کند که: پیامبر (ص) هنگامی که جمره اول و دوم را رمی می فرمود توقف می کرد و دستهایش را به آسمان بلند می کرد و دعا می فرمود، و این کار را به هنگام رمی جمره عقبه انجام نمی داد، و چون آن را رمی می کرد مراجعت می فرمود. پیامبر (ص) اجازه فرموده بود که شبانان و ساریانان شب در منی نخواستند و هر کس را که شب می آمد اجازه فرموده بود که همان شبانه رمی جمره کند.

عبدالرحمن بن عبدالعزیز، از ابی بکر بن حزم، از ابی البداح بن عاصم بن عدی، از پدرش نقل کرد که: پیامبر (ص) اجازه فرموده بود شبانان در منی نخواستند و مجبور به توقف شبانه نباشند.

و گویند، رسول خدا فرموده است: سعی کنید که با سر انگشت خود ریگ را بپرانید و رمی کنید! همسران آن حضرت در شب و هنگام فرا رسیدن آن رمی می کردند.

خطبه پیامبر (ص) در عید قربان

هشام بن عماره، از عبدالرحمن بن ابی سعید، از عماره بن حارثه، از عمرو بن یثربی، و ابن ابی ذئب، از عمرو بن ابی عمرو، از عکرمه، از ابن عباس رضی الله عنه برایم نقل کردند که: رسول خدا (ص) فردای عید قربان پس از نماز ظهر در حالی که بر ناقه قصوای خود سوار بود خطبه ایراد فرمود. یکی از این دوراوی مطالب بیشتری از دیگری می گفت و هر دو گفتند که رسول خدا چنین فرموده است.^۱

«ای مردم، سخن مرا بشنوید و آن را بفهمید و بیندیشید، نمی دانم شاید بعد از امسال شما را دیگر اینجا نبینم، ای مردم این چه ماهی است؟ مردم سکوت کردند. پیامبر (ص) فرمود: این ماه حرام است. سپس فرمود: این چه سرزمینی است؟ سکوت کردند، و فرمود: این سرزمین حرام است (محترم و با حرمت)! سپس فرمود: امروز چه روزی است؟ سکوت کردند، و

(۱) به طوری که ملاحظه می کنید معلوم می شود این خطبه روز یازدهم ذی حجه ایراد شده است نه عید قربان، برای اطلاع بیشتر از مضامین این خطبه مراجعه شود به سیره ج ۴، ص ۲۵۲. و ناسخ التواریخ جلد زندگی پیامبر (ص)، ص ۴۹۹ تا ۵۰۲ و نهج الفصاحه، ص ۶۶۵ تا ۶۷۵ م.

فرمود: روز حرام است. سپس فرمود: خداوند متعال خون‌ها و اموال و آبروی شما را همچون این ماه و این سرزمین و این روز تا روزی که خدای خود را دیدار کنید حرام فرموده است. آیا این را تبلیغ کردم و به شما رساندم؟ گفتند: آری. فرمود: خدایا گواه باش! سپس گفت: شما بزودی خدای خود را خواهید دید و او از کارهای شما خواهد پرسید. آیا این را گفتم و تبلیغ کردم؟ گفتند: آری. فرمود: خدایا گواه باش! آنگاه گفت: هر آینه هر کس که امانتی نزد اوست باید آن را به صاحبش برگرداند، و تمام رباهای جاهلیت و تمام خونهای ریخته شده در جاهلیت لغو شده است، و نخستین خونی که لغو شده اعلام می‌کنم خون ایاس بن ربیع بن حارث است. که در بنی سعد بن لیث شیر خورده بود و هذیل او را کشته بودند. آیا این موضوع را تبلیغ کردم؟ گفتند: آری. فرمود: خدایا گواه باش، و وظیفه حاضران است که این را به غائبان برسانند! همانا جان هر مسلمان برای مسلمان دیگر حرام است و مال مسلمان حلال نیست مگر آنچه که به کمال رضا و رغبت بدهد.

عمر و بن یثربی گوید: به رسول خدا گفتم: ای رسول خدا، اگر به گوسپندان پسر عموم بر خوردم می‌توانم میشی را بکشم؟ گوید: پیامبر مرا شناختند و فرمودند: اگر به ماده بز می‌خورم بر خوردی و کارد و آتش زنه هم همراه داشتی و در صحرای جمیش^۱ بودی که معلو از هیزم است. صحرای جمیش صحرائی است که محل سکونت بنی ضمره است و منزل عمرو بن یثربی هم آنجا است. معذالك حق نداری آن را بگیری!

سپس رسول خدا فرمود: ای مردم «نسی»^۲ و یک ماه را به فراموشی سپردن افزایش در کفر است تا کافران را به گمراهی کشند، سالی ماه حرام را حلال می‌شمرند و سالی حرام تا شمار ماههایی را که خداوند حرام کرده است پایمال کنند^۳، زمان به هیأت خویش در آن روز که خدا آسمانها و زمین‌ها را آفریده است دور زده است و شمار ماهها در کتاب الهی دوازده ماه است که از آنها چهار ماه حرام است، سه ماه پیاپی که ذی‌قعدة و ذی‌حجه و محرم است و دیگر ماه رجب که به ماه مضر هم معروف است و همان است که میان ماههای جمادی الآخر و شعبان است، و ماه بیست‌ونهم یا سی روز است، آیا تبلیغ کردم؟ مردم گفتند: آری. فرمود: خدایا گواه باش! سپس فرمود: ای مردم همانا برای زنان حق بر گردن شماست و برای شما هم بر ایشان حقوقی است. حق شما بر ایشان این است که کسی را به بستران نشانند و کسی را که از او کراهت دارید بدون اجازه شما به خانه‌هایتان وارد نکنند و اگر چنین کردند خداوند به

شما اجازه داده است که آنها را در خواب گاههایشان رها کنید و از آنها دوری جوید، و به اعتدال بزیندشان، و اگر بس کردند و به اطاعت آمدند روزی و پوشاک آنها به شایستگی بر عهده شماست، که زنان در دست شما اسیرند و از خود اختیاری ندارند، شما آنها را به امانت خدا گرفته‌اید و به کلمه و میثاق الهی حلالشان کرده‌اید، و به هر حال درباره زنان از خدا بترسید و با آنها خوش رفتار باشید، آیا تبلیغ کردم؟ مردم گفتند: آری. فرمود: خدایا گواه باش! آنگاه فرمود: ای مردم، شیطان از اینکه در سرزمین شما پرستیده شود نومید است ولی خشنود است به اینکه در کارهای دیگر که آنها را کوچک می‌شمرد اطاعت کرده شود. همانا هر مسلمان برادر مسلمان دیگر و همه مسلمانان برادرند، خون هیچ برادر مسلمان بر دیگری روا نیست و مال او حلال نیست مگر آنچه به رضایت خاطر بدهد؛ همانا من مأمور شده‌ام که با مردم تا آنجا جنگ کنم که لا اله الا الله بگویند و چون آن را گفتند خونها و اموالشان محفوظ است و حساب ایشان با خداست. بر خود ستم مکنید و پس از من کافر مشوید که برخی گردن برخی دیگر را بزنند. من میان شما چیزی گذاشته‌ام که هرگز در پناه آن گمراه نمی‌شوید و آن کتاب خداست، آیا تبلیغ کردم؟ مردم گفتند: آری. فرمود: خدایا گواه باش! و به خیمه خود برگشت.

ابن جریر گوید: از عطاء پرسیدند: منظور از به اعتدال زدن زنها چیست؟ گفت با چوب مسواک و نعلین. عطاء می‌گفته است، از ابن عباس پرسیدند: منظور از گفتار الهی که می‌فرماید (و زنان از شما عهد محکم گرفته‌اند)^۱ چیست؟ گفت: منظور کلماتی است که برای عقد نکاح خوانده می‌شود. گویند، پیامبر (ص) از اینکه کسی شبهایی را که باید در منی بخوابد و بسر برد در جای دیگر بگذراند منع فرموده است.

سلیمان بن بلال، از عمرو بن ابی عمرو، از عکرمه، از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرد که: پیامبر (ص) روزی که اعمال حج تمام شد نماز ظهر و عصر را در ابطح گزارد. سفیان بن عیینه، از صالح بن کیسان، از سلیمان بن یسار، از ابورافع نقل کرد که: رسول خدا به من دستور فرمود که وسائل او را به خانه‌ی بیبرم، این بود که به ابطح آمدم و خیمه آن حضرت را آنجا زدم و پیامبر (ص) همانجا منزل فرمود.

عایشه می‌گفت: رسول خدا در مُحَصَّب^۲ فرود آمد و آنجا برای بیرون آمدن او بهتر بود. پسر افلح بن حمید، از قاسم، از عایشه نقل کرد که: پیامبر (ص) سراغ همسرش صفیه

(۱) نام صحرائی است، مراجعه کنید به معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۹۶.

(۲) ماهی را به ماه دیگر تبدیل کردن و حکم هر ماه را سالی ده روز به تأخیر انداختن، که بدعت زمان جاهلیت بود.

(۳) سوره ۹، آیه ۳۷.

(۱) سوره ۴، قسمتی از آیه ۲۱.

(۲) نام دره‌ی است میان مکه و منی (نهایه، ج ۱، ص ۲۳۲).

دختر حی را گرفت. گفتند، او عادت ماهانه شده است. فرمود: پس ما را اینجا نگه خواهد داشت؟ گفتند، نه، اعمالش را انجام داده است. فرمود: پس مهم نیست! و چون عایشه از مسجد تنعیم برگشت و عمره خود را تمام کرد پیامبر (ص) فرمان حرکت صادر فرمود و کنار کعبه رفت و پیش از صبح طوافی کرد و به سوی مدینه بازگشت.

گویند، پیامبر (ص) فرمود: پس از اتمام حج مستحب است سه روز در مکه اقامت کرد و بس. کسی از آن حضرت پرسید که می تواند در مکه اقامت کند؟ به او هم اجازه فرمود بیش از سه روز اقامت کند و فرمود: مکه جای توقف و درنگ نیست!

خالد بن الیاس، از سعید بن ابی سعید، از عبید بن جریح نقل کرد که: پیامبر (ص) در طواف وداع در دور هفتم در پشت کعبه، سمت راست در توقف کرد. عبدالله بن عمرو بن عاص می گفت: پیامبر میان در و حجر الاسود به کعبه چسبید و شکم و پیشانی خود را به آن مالید. گویند، چون رسول خدا (ص) از حج یا عمره یا جنگی برمی گشت چون بر تپه یا زمین مرتفعی می رسید سه مرتبه تکبیر می گفت، و آنگاه چنین می خواند:

«پروردگاری جز خدای یگانه نیست، او را شریکی نیست، پادشاهی از آن اوست، و سپاس او راست، زنده می کند و می میراند و خود زنده یی است که مرگ ندارد، همه نیکی بدست اوست، و بر هر کاری تواناست. ما به سوی خدا برمی گردیم، تو به کنندگان و سنجده کنندگان و پرستش کنندگان، و خدای خود را سپاسگزاریم! خدا وعده خود را راست فرمود، بنده خود را نصرت داد، و احزاب را به تنهایی منهزم فرمود! پروردگارا از سختی سفر و نافرجامی و گرفتاری در زن و فرزند و مال به تو پناه می بریم، خدایا ما را به بهترین وجه به مغفرت و رضوان خود برسان.»

و گویند، چون پیامبر (ص) به مَعْرَس^۱ رسید اصحاب خود را از اینکه شبانه به خانه هایشان و سراغ زنانشان بروند منع فرمود. دو نفر رفتند و هر دو به چیزهای ناخوشایند برخوردند. پیامبر (ص) شتر خود را در شتزار اطراف مدینه خواباند. معمولاً آن حضرت هنگامی که از مدینه به حج می رفت از راه مسجد شَجْرَه^۲ بیرون می رفت و به هنگام مراجعت از طریق مَعْرَس برمی گشت. آن شب را رسول خدا تمام شب در همان صحرا ماند و به او گفته شد، در صحرای مبارکی هستید. پیامبر (ص) به زنهای خود فرمود: این آخرین سفر بود و حالا نوبت خانه نشینی شما فرا می رسد! زنهای پیامبر بعدها به حج می رفتند غیر از زینب

دختر جَحْش و سوده دختر زَمعه که می گفتند بعد از مرگ رسول خدا هیچ مرکبی ما را از جای تکان نداده است.

عیادت رسول خدا (ص) از سعد بن ابی وقاص پس از حجة الوداع

مَعمر، و محمد بن عبدالله، و مالک، از زُهری، از عامر بن سعد، از پدرش نقل کردند که: در سال حجة الوداع پیامبر (ص) در بیماری یی که به سراغ من آمده بود به عیادت آمد. گفتم: ای رسول خدا ملاحظه می کنید که بیماری با من چه می کند و بیماری مهمی است، من مردی ثروتمندم و وارثی جز یک دختر ندارم آیا مناسب است که دوسوم از مال خود را صدقه بدهم؟ فرمود: نه! گفتم: نیمی از آن؟ فرمود: نه! و سپس فرمود: اگر می خواهی یک سوم را صدقه بده و آنهم زیاد است، که اگر ورثه ات ثروتمند باشند بهتر از آنست که آنها را فقیر و تنگدست بگذاری. این را هم بدان هر نفقه یی که در راه خدا بکنی مأجور خواهی بود هر چند لقمه یی باشد که در دهان زن خود بگذاری! گفتم: ای رسول خدا خوب است که بعد از یاران خود زنده بمانم؟ فرمود: اگر بمانی و عمل صالح انجام دهی موجب زیادی خیر و رفعت مقامت می شود، شاید تو بمانی و اقوامی از تو بهره مند و دیگران زیان دیده بشوند. آنگاه فرمود: خدایا هجرت یاران مرا بپذیر و آنها را به کفر برگردان! سپس فرمود: بیچاره سعد! و با این عبارت از مرگ او در مکه اظهار ناراحتی فرمود.

سفیان بن عیینه، از اسماعیل بن محمد بن اعرج نقل کرد که: رسول خدا مردی را مأمور مواظبت از سعد فرمود و به او گفت: اگر سعد در مکه مرد او را آنجا دفن مکن.

سفیان، از محمد بن قیس، از ابی بردة بن ابی موسی نقل کرد که: سعد به پیامبر گفت: آیا ناخوشایند است که آدمی در سرزمینی که از آن هجرت کرده است بمیرد؟ فرمود: آری. سفیان بن عیینه، از ابن ابی نجیح، از مجاهد، از سعد نقل می کند که گفت: بیمار شدم و رسول خدا به دیدنم آمدند، دست خود را میان دو پستانم گذاشتند و من خنکی و گوارایی آن را بر قلب خود احساس کردم، سپس فرمود: قلب تو بیمار است، پیش حارث بن کلدۀ ثقفی برو که طبیب است، و به او دستور بده که هفت دانه رطب مدینه را با دانه اش بکوبد و بر سینه ات بمالد.

جنگ أسامة بن زید در مؤتَه

گویند، رسول خدا همواره از کشته شدن زید بن حارثه و جعفر و اصحاب او یاد می کرد و نسبت

(۱) مَعْرَس، مسجدی در ذی الحلیفه و شش میلی مدینه (معجم البلدان، ج ۸، ص ۹۴).

(۲) مسجد شجره هم اکنون هم محل احرام است و در ذی الحلیفه قرار دارد (وفاء الوفا، ج ۲، ص ۱۶۲).

(۱) شاید در آن زمان فرزند سعد منحصر به یک دختر بوده است. - م.

به آنها اندوه شدیدی ابراز می فرمود.

چون روز دوشنبه چهار شب باقی مانده از صفر سال یازدهم هجری فرارسید پیامبر (ص) فرمان آماده شدن مردم را برای جنگ با روم صادر فرمود، و دستور داد که با سرعت برای این کار آماده شوند، مردم از حضور رسول خدا پراکنده شدند در حالی که برای جهاد تلاش می کردند.

فردای آن روز، سه شنبه، سه روز باقی مانده از صفر، اُسامة بن زید را احضار فرمود و به او گفت: ای اُسامة، در پناه نام خدا و برکت خدا حرکت کن تا به محل کشته شدن پدرت برسی، و آنها را زیر شمشیرها پایکوب کنی. من ترا مأمور این کار ساختم، و امیر این لشکر قرار دادم. صبحگاهی بر مردم اُبنی حمله کن و اماکن ایشان را به آتش بکش و شتابان برو که بر اخبار پیشی بگیری. اگر خداوند پیروزت فرمود میان ایشان کمی درنگ کن و همراه خود راهنمایانی بردار و جاسوسان و طلیعه را پیشاپیش گسیل دار.

چون چهارشنبه دوروز باقی مانده از صفر فرارسید، بیماری پیامبر (ص) با درد سر و تب شروع شد. صبح پنجشنبه يك روز باقی مانده از صفر پیامبر (ص) با دست خود لوایی برای اُسامة بست و فرمود: ای اُسامة، به نام خدا و در راه خدا به جهاد برو و با هر کس که به خدا کافر است جنگ کنید، جنگ کنید و مکر و غدر نکنید؛ هیچ کودک و زنی را نکشید. شما آرزوی رویاروی شدن با دشمن نداشته باشید که نمی دانید شاید به آنها گرفتار و مبتلا شوید، ولی بگویید: خدایا تو خود، ایشان و شرشان را از ما کفایت فرمای! و اگر آنها با شما برخوردند و با هیاهو حمله آوردند بر شما باد به آرامش و حفظ سکون و سکوت. با یکدیگر نزاع و مخالفت نکنید که ضعیف و ناتوان خواهید شد. بگویید: پروردگارا ما بندگان توایم، و آنها هم بندگان تو اند، پیشانی ما و پیشانی آنان در دست تو است (قدرت ما و ایشان در دست تو است) تو ایشان را مغلوب فرمای! و بدانید که بهشت زیر بارقه شمشیر است.

یحیی بن هشام بن عاصم اسلمی، از منذر بن جهم نقل کرد که: رسول خدا به اُسامة فرمود: از تمام اطراف بر اهل اُبنی حمله کن.

عبدالله بن جعفر بن عبدالرحمن بن ازهر بن عوف، از زُهری، از عروه، از اُسامة بن زید نقل کرد که پیامبر (ص) دستور فرموده بود تا صبحگاه بر اُبنی حمله کند و اماکن آنها را به آتش بکشد.

گویند، پیامبر (ص) به اُسامة فرمود: با نام خدا حرکت کن! و او با لوای خود که بسته بود

بیرون آمد و آن را به بُریده بن حُصیب اسلمی سپرد و او هم پرچم را به خانه اُسامة برد. پیامبر (ص) به اُسامة دستور فرمود تا در جُرف اردو بزند و او در محل حوض سلیمان امروز اردو زد. هر کس کارهایش را تمام کرده بود به اردوگاه او رفت و کسانی هم که کارهایشان تمام نبود در صدد اتمام آن بودند. هیچیک از مهاجران نخستین باقی نماند مگر اینکه آماده این جنگ شد مانند عمر بن خطاب، ابو عبیده بن جراح، سعد بن ابی وقاص و ابوالاعور سعید بن زید بن عمرو بن نفیل همراه گروهی دیگر از مهاجران و انصار همچون قتادة بن نعمان و سلمة بن اسلم بن حریش.

بعضی از مهاجران و از همه شدیدتر عیاش بن ابی ربيعة اعتراض کردند که چگونه این نوجوان به فرماندهی این لشکر منصوب شده است آنهم بر مهاجران نخستین؟ گفتگو در این مورد زیاد شد و عمر بن خطاب قسمتی از این مطالب را شنید و پاسخ کسی را که گفته بود داد و سپس به حضور پیامبر (ص) آمد و گفتار کسانی را که چنین گفته بودند به پیامبر خبر داد. رسول خدا سخت خشمگین شد و بیرون آمد در حالی که دستاری بر سر بسته و قطیفه‌یی پوشیده بود و به منبر رفت و خدای را حمد و ستایش کرد آنگاه فرمود: ای مردم این گفتار چیست که از بعضی به من رسیده که درباره فرماندهی اُسامة بن زید گفته‌اید؟ به خدا قسم تازگی ندارد اگر در مورد فرماندهی اُسامة به من اعتراض می کنید که قبلاً هم در مورد فرماندهی پدرش به من اعتراض کردید؛ حال آنکه به خدا قسم او شایسته فرماندهی بود و پسرش هم پس از او شایسته این کارست. او از محبوب ترین مردم در نظر من بود و پسرش هم همچنان است و آن هر دو شایسته و سزاوار برای هر خیری هستند؛ بنابراین همگی خیر خواه او باشید که او از برگزیدگان شماست! آنگاه از منبر فرود آمد و به خانه خود رفت و این روز شنبه دهم ربیع الاول بود.

مسلمانانی که با اُسامة بیرون رفته بودند برای وداع با رسول خدا آمدند و عمر بن خطاب هم میان آنها بود. رسول خدا امر فرمود: زود اُسامة را راه بیندازید! در این موقع ام ایمن وارد شد و گفت: ای رسول خدا اگر مصلحت بدانید اجازه فرمایید که اُسامة بماند تا شما بهبودی یابی که اگر در این حال بیرون برود از خود بی خود و نگران است. پیامبر (ص) باز هم فرمود: اُسامة را روبراه کنید و راهش بیندازید! مردم به محل اردوگاه رفتند و شب یکشنبه را آنجا خوابیدند. روز یکشنبه اُسامة برای ملاقات رسول خدا آمد و آن حضرت حالش سخت سنگین بود و همان روزی بود که بدون توجه رسول خدا بر لبهای او دارو مالیده بودند و عباس

وزنان رسول خدا بر گرد آن حضرت بودند. اسامه با چشم گریان سر خود را خم کرد و رسول خدا را بوسید. پیامبر (ص) قادر به صحبت نبودند و دست خود را به سوی آسمان بلند فرمود و به اسامه اشاره کرد. اسامه گوید: دانستم که برای من دعا می کند و به لشکر گاه برگشتم. صبح دوشنبه اسامه از لشکر گاه دوباره به حضور پیامبر آمد و حال آن حضرت بهتر و راحت تر بود و زندهای پیامبر به شادی بهبود نسبی آن حضرت موهای خود را شانه کردند. چون اسامه پیش پیامبر (ص) آمد، فرمود: همین امروز صبح در پناه برکت و لطف خدا حرکت کن! و اسامه با رسول خدا وداع کرد. در این هنگام ابو بکر به حضور پیامبر آمد و گفت: امروز بحمد الله حال شما بهتر است؛ امروز هم که نوبت دختر خارجه است، به من اجازه بدهید که بروم! پیامبر اجازه فرمود و او به سُنْح رفت. اسامه هم سوار شد و به لشکر گاه رفت و اصحابش به مردم اعلان کردند که هر چه زودتر به اردوگاه بیایند. چون اسامه به لشکر گاه خود رسید فرمان حرکت صادر کرد و در این موقع چند ساعتی از روز گذشته بود. در همان حال که اسامه می خواست از جُرْف حرکت کند فرستاده ام ایمن - که مادر او بود - پیشش آمد و خبر آورد که رسول خدا (ص) در حال مرگ است. اسامه همراه عمر و ابو عبیده جراح به مدینه برگشت و هنگامی به درخانه رسول خدا رسیدند که آن حضرت در حال مرگ بود. هنگام ظهر روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول رسول خدا رحلت فرمود.

مسلمانانی که در جُرْف اردو زده بودند به مدینه آمدند و بُریده بن حُصیب لوای اسامه را همچنان بسته به مدینه آورد و آن را کنار خانه رسول خدا (ص) قرار داد. چون با ابو بکر بیعت شد به بُریده دستور داد تا پرچم را به خانه اسامه ببرد و آن را نگشاید تا آنکه اسامه به جنگ برود.

بُریده گوید: پرچم را برداشتم و به خانه اسامه بردم و آن را در همان حال که به چوب پرچم بسته بود همراه اسامه به شام و پس از بازگشت از شام هم به خانه اسامه برگرداندم و آن پرچم تا به هنگام مرگ اسامه در خانه او بود.

چون خبر رحلت رسول خدا به اعراب رسید و گروهی از اسلام مرتد شدند، ابو بکر به اسامه گفت: تو به همان مأموریت که رسول خدا مأمورت فرموده بود برو! مردم شروع به بیرون رفتن کردند و در همان جایگاه اول اردو زدند، بُریده هم پرچم را بیرون آورد و به محل اردو برد.

این مسأله بر گروهی از مهاجران نخستین سخت آمد و عمر و عثمان و سعد بن ابی وقاص

(۱) سنح، جایی در منطقه بالای مدینه است (وفاء الوفا، ج ۲، ص ۲۲۵).

و ابو عبیده بن جراح پیش ابو بکر آمدند و گفتند: ای خلیفه رسول خدا، می بینی که اعراب از هر سو برای تو شروع به پیمان شکنی کرده اند و تو با روانه ساختن این لشکر پراکنده کاری نمی توانی بکنی، آنها را به جنگ اهل رده روانه کن و بوسیله ایشان گلوی آنها را بفشر! وانگهی ما بر اهل مدینه هم ایمن نیستیم که بر آنها غارت و شبیخون نیاورند، و زنها و بچه ها آنجا بمانند. خوب است جنگ روم را در آینده انجام دهی تا اینکه اسلام کاملاً مستقر شود و اشخاصی که از اسلام برگشته اند به حال اول برگردند یا نابود شوند، آنگاه اسامه را روانه کن الان هم که از جهت روم آسوده ایم و حمله می نخواهد بود!

چون ابو بکر همه حرفهای آنها را شنید گفت: آیا کس دیگری از شما نمی خواهد چیزی بگوید؟ گفتند، نه، حرفهای ما را شنیدی. ابو بکر گفت: سوگند به آن کسی که جان من در دست اوست، اگر احتمال بدهم که درندگان مرا در مدینه خواهند خورد باز هم این سپاه را روانه می سازم و من حاضر نیستم آغاز به نافرمانی از اوامر رسول خدا کنم. بر آن حضرت از آسمان وحی می شد و او می فرمود: سپاه اسامه را روانه کنید! ولی با اسامه صحبت می کنم که اجازه دهد عمر پیش ما بماند که ما از او بی نیاز نیستیم؛ هر چند به خدا قسم نمی دانم که اسامه این تقاضا را می پذیرد یا نه، به هر حال او را مجبور نمی کنم. آنها دانستند که ابو بکر تصمیم به اعزام لشکر اسامه گرفته است.

ابو بکر به خانه اسامه رفت و با او صحبت کرد که عمر را رها کند و اسامه این کار را کرد. ابو بکر به او می گفت: آیا واقعاً با میل و رغبت این کار را انجام دادی؟ اسامه گفت: آری. ابو بکر بیرون آمد و دستور داد تا منادی او اعلان کند که: من تصمیم گرفته ام هر کس که در زمان زندگی رسول خدا آماده برای حرکت با سپاه اسامه بوده است حرکت کند و هر کس در این کار کوتاهی و تأخیر کند او را پیاده به آنها ملحق خواهم ساخت. و کسی هم پیش آن چند نفر از مهاجران که درباره فرماندهی اسامه اعتراض داشتند فرستاد و نسبت به آنها درستی کرد و آنها را وادار به حرکت کرد، در نتیجه هیچکس از سپاه اسامه تخلف نکرد.

ابو بکر برای بدرقه اسامه و مسلمانان از مدینه بیرون آمد و چون اسامه از جُرْف با سپاه خود - که سه هزار نفر بودند و هزار اسب داشتند - حرکت کرد ابو بکر ساعتی کنار اسامه حرکت کرد و سپس گفت: دین و امانت و عاقبت کارت را به خدا می سپرم؛ من خود شنیدم که رسول خدا ترا به این امر سفارش می فرمود، بنابراین برای اجرای فرمان رسول خدا حرکت کن که من نه به تو در آن مورد فرمان می دهم و نه ترا منع می کنم و من هم به هر حال می خواهم فرمان رسول خدا (ص) را اجرا کرده باشم.

اسامه شتابان حرکت کرد و از سرزمینهایی که آرام بودند و از اسلام برگشته بودند عبور

کرد. مانند سرزمین مردم جُهینه و قُضاعه. و چون به وادی القری فرود آمد جاسوسی از بنی عُدْرَه به نام حُرَیث اعزام داشت و او بر مرکب خود سوار شد و شتابان، پیشاپیش حرکت کرد و خود را به اُبنی رساند و آنجا را بررسی کرد و راه را هم مورد بازدید قرار داد و به سرعت برگشت و اسامه را در نقطه‌یی دید که دو شب با اُبنی فاصله داشت. به او خبر داد که مردم اُبنی آسوده خاطرند و سپاهی هم جمع نکرده‌اند؛ و به اسامه گفت تندتر حرکت کند و پیش از آنکه آنها موفق به جمع سپاه شوند به آنها حمله کند.

هشام بن عاصم، از مُنذِر بن جَهم نقل کرد که گفته است: بُریده به اُسامه گفت: ای ابو محمد، من شاهد بودم که پیامبر (ص) به پدرت سفارش می فرمود تا آنها را به اسلام دعوت کند و اگر اطاعت کردند آزادشان بگذارد و اگر بخواهند مانند اعراب مسلمان زندگی کنند، ولی سهمی از غنایم و فیه نخواهند داشت مگر اینکه همراه مسلمانان در جهاد شرکت کنند، و اگر به سرزمین‌های اسلامی کوچیدند و هجرت کردند برای آنها هم همان حکم مهاجرین اجراء خواهد شد.

اسامه گفت: آری، این وصیت رسول خدا به پدر من است، اما پیامبر (ص) در آخرین دیدار به من امر فرمودند که شتابان حرکت کنم و حتی از اخبار پیشی بگیرم و بدون اینکه آنها را به اسلام دعوت کنم بر آنها غارت ببرم و آتش بزنم و خراب کنم. بُریده گفت: فرمان رسول خدا را می شنویم و اطاعت می کنیم.

و چون اُسامه به اُبنی رسید به طوری که آن را با چشم می دید اصحاب خود را آماده ساخت و گفت: حمله خود را متوجه غارت کنید و خیلی در تعقیب دشمن پیش نروید و پراکنده هم نشوید، جمع باشید و صداهای خود را آرام کنید و در دل خود به یاد خدا باشید؛ شمشیرها را برهنه و آماده داشته باشید و هر کس جلو آمد او را بزنید. اهالی اُبنی متوجه نشدند، نه سگی صدا کرد و نه کسی حرکت کرد و ناگاه مسلمانان را دیدند که حمله آوردند و شعار معروف خود را می دادند که (یا منصور اُمت) «ای نصرت داده شده بکش و بمیران» اسامه هر کس را که پایداری کرد کشت و به هر کس که دست یافت اسیرش کرد و محله‌ها و منازل و کشتزارهای آنها و نخلستانهایشان را به آتش کشید^۱ و ستون‌های دود بلند شد و اسبها را در زمین‌های آنها به جولان درآورد؛ در عین حال دشمن را تعقیب نکرد، هر چه نزدیک بود گرفتند و آن روز را برای ترتیب کار غنایم آنجا ماندند.

اُسامه سوار بر همان اسبی شده بود که پدرش در جنگ مؤته در حالی که سوار آن بود کشته

شده بود و نام آن اسب سَبْحَه بود. اتفاقاً در همان هجوم قاتل پدرش کشته شد و این موضوع را یکی از اسیران به اسامه گفته بود.

اسامه برای هر اسب دو سهم و برای صاحب اسب يك سهم از غنایم را منظور کرد و خودش هم همان سهم را برداشت. چون عصر شد به مردم فرمان حرکت داد و حُرَیث عُدْری که راهنمای او بود پیشاپیش سپاه حرکت کرد و از همان راهی که آمده بودند برگشتند و آن شب را همچنان به حرکت ادامه داد تا به سرزمینی دور رسید و سپس راه را همچنان پیمود تا اینکه در نه شبانروز به وادی القری رسید؛ سپس با ملایمت و آهستگی راه را پیمود تا به مدینه رسید.^۱ در این لشکرکشی يك نفر هم از مسلمانان کشته نشد.

چون این خبر به هر قُل که در حِمص بود رسید سرهنگهای خود را جمع کرد و گفت: این همان مسأله‌یی بود که شما را از آن بر حذر می داشتم و از پذیرش آن خودداری می کردید، حالا عرب چنان شده است که فاصله يك ماه راه را می پیماید و بر شما غارت و شیبخون می زند و هماندم هم برمی گردد، خسته هم نمی شود و کسی هم با او مقابله نمی کند. برادرش گفت: من به این کار قیام می کنم و گروهی سوارکار گسیل می دارم تا در بَلقاء^۲ باشند. و چنان کرد و سوارانی را به این کار گسیل کرد، و مردی از یاران خود را به فرماندهی ایشان منصوب کرد و آنها تا هنگام آمدن لشکرهای اسلام در عهد خلافت ابو بکر و عمر آنجا بودند.

گویند، هنگام مراجعت اسامه جماعتی از اهل کَنَکَث. که نام یکی از دهکده‌های بین راه است. راه را بر اسامه بستند. اینها هنگام عزیمت زید پدر اسامه هم این کار را کرده بودند و چند تنی از سپاه او را کشته بودند. اُسامه با همراهان خود به ایشان حمله کرد و بر آنها پیروز شد و قریه‌شان را آتش زد و مقداری از شترهایشان را به غنیمت گرفت و دو نفر از مردان ایشان را اسیر کرد و به بند کشید و در مدینه گردنشان را زد. بقیه نیز گریختند و به هزیمت رفتند.

ابو بکر بن یحیی بن نَضْر، از پدرش نقل کرد که اسامه بن زید مزده‌رسانی از وادی القری فرستاد که خبر سلامتی مسلمانان و غارت بردن ایشان بر دشمن و از پای درآوردنشان را اطلاع دهد. چون مسلمانان شنیدند که ایشان می آیند، ابو بکر همراه مهاجران و اهل مدینه تا عَوَاتق به استقبال آمدند و بمناسبت سلامت اسامه و مسلمانانی که همراهش بودند شاد شدند. اسامه آن روز هم در حالی که سوار بر همان اسب (سَبْحَه) خود بود وارد مدینه شد.

(۱) متن ناخوانا بوده و از عیون الاثر ابن سید الناس، ج ۲، ص ۲۸۲ تصحیح شده است.

(۲) بَلقاء، ناحیه بزرگی از اطراف دمشق که مرکز آن عمان است و میان شام و وادی القری است (معجم البلدان، ج ۲، ص

(۱) متن ناخوانا بوده و از عیون الاثر ابن سید الناس، ج ۲، ص ۲۸۲ تصحیح شده است.

مانند همان روز که از ذی‌خُشب بیرون رفته بود زره بر تن داشت و پرچم را پیشاپیش او بریده حمل می‌کرد تا به مسجد رسید. اسامه وارد مسجد شد و دو رکعت نماز گزارد و همراه پرچم به خانه خود برگشت.

اسامه از جُرف روز اول ماه ربیع‌الآخر سال یازدهم بیرون رفت و جمعاً سی و پنج روز غایب بود؛ بیست روز در رفتن و پانزده روز در برگشت.

محمد بن حسن بن اسامه بن زید، از افراد خانواده خود نقل کرد که: هنگام مرگ پیامبر (ص) اسامه نوزده ساله بوده است و رسول خدا (ص) در پانزده سالگی او زنی از قبیله طی را به همسری او در آورد که او را طلاق داد و پیامبر (ص) زنی دیگر را به همسری او در آورد، و او به روزگار رسول خدا برای اسامه فرزندی آورد، رسول خدا (ص) به هنگام زفاف اسامه میهمانی داد و پذیرایی فرمود.

ابوالحر، عبدالرحمن بن حرّ واقفی از فرزندان سائب، از یزید بن حُصیفه نقل کرد که: خداوند پسری به اسامه بن زید داد و او آن بچه را در خانه ام سلمه به حضور پیامبر (ص) آورد. پسرک سیاه بود و ام سلمه گفت: ای رسول خدا اگر این بچه دختر بود، در خانه می‌ماند [خرج نمی‌شد، بیخ ریش صاحبش می‌ماند]. پیامبر (ص) فرمود: چنین نیست در آن صورت هم به هزینه مسلمانان دو دستبند نقره و دو گوشوار برایش ساخته می‌شد و مانند طلا آب می‌شد [فوری خریدار پیدا می‌کرد].

محمد بن حوط، از صفوان بن سلیم، از عطاء بن یسار نقل کرد که: هنگامی که اسامه بن زید پسر بچه‌یی بود و تازه به مدینه آمده بود دچار آبله گردیده و آب بینی او بر روی لبهایش می‌ریخت و عایشه از او نفرت داشت. پیامبر (ص) آمد و شروع به شستن صورت او کرد و او را بوسید. عایشه گفت: به خدا سوگند از این پس او را از خود دور نمی‌کنم و نمی‌رانم.

محمد بن حسن، از حسین بن ابو حسین مازنی، از ابن قسیط از محمد بن زید نقل کرد که: اسامه به زمین خورد و چهره‌اش شکافت. رسول خدا (ص) با زبان خود خون را از چهره‌اش پاک فرمود و آب دهان خود را به محل زخم مالید.

از ابن جریر، و سفیان بن عیینه از عمرو بن دینار از یحیی بن جعدہ نقل می‌کنند که: فاطمه (ع) از چهره اسامه چیزی را پاک می‌کرد و مثل اینکه او را ناراحت ساخته بود. پیامبر (ص) اسامه را به سوی خود کشید و نسبت به فاطمه (ع) پر خاش کرد و فاطمه فرمود هرگز اسامه را اذیت نخواهم کرد.

مَعْمَر، از زُهری، از عُرْوَه، از عایشه نقل کرد که: مُجَزَّر مُدَلِجی به زید و اسامه بن زید که زیر قطیفه‌یی خوابیده بودند و قطیفه را به سرهایشان کشیده و پاهایشان بیرون بود نگاه کرد و

گفت: این پاها گویی همه یکی است. و پیامبر (ص) از شباهت اسامه به زید خوشحال شد.

محمد، از زُهری، از عُرْوَه، از عایشه نقل کرد که: هیچگاه پیامبر (ص) را با شانه و پشت عریان ندیدم مگر یک مرتبه و آن وقتی بود که زید بن حارثه از جنگی برگشته و خیر فتح آورده بود که چون رسول خدا صدای او را شنید، عریان از جای برخاست و در حالی که جامه‌اش به زمین کشیده می‌شد او را در آغوش گرفت و بوسید.

موسی بن یعقوب، از ابی الحویرث، و مخرمه بن بکیر، از پدرش، از عُرْوَه بن زُبیر نقل کردند که: رسول خدا (ص) به ام کلثوم دختر عقبه فرمود: همسر زید بن حارثه شو که برایت بهتر است. و او این مطلب را خوش نداشت و خدای تعالی این آیه را نازل فرمود و ماکان لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا - برای هیچ مرد و زن مؤمن هنگامی که خدا و رسولش به کاری حکم فرمایند اراده و اختیاری نیست (که بکنند یا نکنند) و هر کس نافرمانی کند خدا و رسولش را، به درستی که به گمراهی سختی افتاده است. ^۱ صدق الله العظیم. ^۲

۱. سوره ۳۳، آیه ۳۶.

۲. مشهور آنست که این آیه در مورد خواستگاری رسول خدا از دختر عمه خود زینب دختر جحش برای زید بن حارثه نازل شده است، و در مورد ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط روایت ضعیف است. لطفاً برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تفسیر تبیان شیخ طوسی، ج ۸، ص ۳۱۱، چاپ نجف، ۱۹۶۸ میلادی، و تفسیر کشاف زمخشری، ج ۳، ص ۲۶۱، چاپ انتشارات آفتاب، تهران، و مجمع البیان طبرسی، ج ۴، ص ۲۵۹، چاپ ۱۳۷۹، لبنان، و تفاسیر دیگر. - م.

فهرست راهنما

اعلام

الف

ابراهیم بن ابی نصر ۸۴۱	آدم ۸۳۲
ابراهیم بن یحیی بن زید بن ثابت ۵۸۲	آبان بن سعید بن عاص ۷۰۵، ۵۲۱، ۴۵۶
ابراهیم بن یزید ۴۶۸، ۶۶۲، ۸۴۶	۷۱۰
ابیر بن علاء ۴۲۶	آبان بن صالح ۸۴۷
ابی ← اخنس بن شریق	آبان بن عثمان ۵۳۱
ابی بن ثابت بن منذر، ابو شیخ ۱۱۹، ۲۶۰	ابراهیم (ع) ۱۶، ۸۱، ۶۳۸، ۶۴۴، ۷۷۴
ابی بن خلف ۹۷، ۱۰۷، ۱۷۶، ۱۸۱	۸۴۶، ۸۴۴، ۷۷۷
۱۸۲، ۲۱۷، ۲۲۲	ابراهیم بن اسماعیل ۵۶۲، ۵۶۳
ابی بن عباس بن سهل ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۲	ابراهیم بن ابو بکر بن مکیدر ۸۳۱
۳۳۶	ابراهیم بن ثمامه ۳۹۱
ابی بن کعب بن قیس ۶، ۱۰، ۱۸، ۱۰۴	ابراهیم بن جابر ۷۰۹، ۷۱۰
۱۰۵، ۱۱۹، ۱۴۸، ۲۱۱، ۳۰۱، ۳۲۵	ابراهیم بن جعفر بن محمود ۱۳۳، ۱۴۰
۳۷۱، ۴۷۴، ۵۴۹، ۵۹۶، ۷۳۴	۳۱۴، ۳۵۱، ۳۷۲، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۹۵
ابی بن کعب بن مالک ۶۶۰	۴۰۰، ۴۱۷، ۴۸۱، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۸
أحمر بأسا ۶۴۴	۵۲۸، ۵۳۲، ۵۴۸، ۵۴۹، ۷۲۱
أحمر بن حارث ۶۷۷	ابراهیم بن حصین ۴۰۰
أحوص (شاعر) ۱۱۷	ابراهیم بن حویصه ۵۵۲
ابی أحوص ۶۷۵	ابراهیم بن سعد ۱۱۲، ۱۷۰
أحیحہ ۱۱۸	ابراهیم بن عبدالله بن ابی ربیعہ ۶۶۰
أبوأحیحہ ← سعید بن عاص	ابراهیم بن عبدالله بن محرز ۶۶۳
أخنس بن شریق ۳۳، ۳۴، ۱۴۶، ۲۶۷	ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف ۶۷۳
۴۷۴، ۴۷۷	ابراهیم بن عقبه ۸۳۴
أخنسی ← عثمان بن محمد	ابراهیم بن محمد انصاری ۵۹۰
ابن اذینه ۱۵	ابراهیم بن محمد بن شریحیل عبدری ۱۷۳

بیگفتار

با سپاس فراوان از عنایات خداوند متعال ترجمه جلد سوم و آخرین بخش کتاب مغازی واقدی در روز شنبه سوم شعبان سال ۱۴۰۱ هجری قمری، میلاد فرخنده حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیهما السلام، مطابق با شانزدهم خردادماه ۱۳۶۰ خورشیدی و ششم ژوئن ۱۹۸۱ میلادی تمام شد.

و تمام آنکه شود که با همه خردی مقبول نظر حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلوات الله علیه و علی آله الطاهرين افتد و امید است که به عین مرحمت و چشم رضا بپذیرد که او برای همه جهانیان رحمت است.

فاق | البنین فی خلق و فی خلق ولم یدانوه فی علم و لاکرم مشهد، کمترین بنده درگاه الهی، محمود مهدوی دامغانی